

سرمقاله

در خلیج فارس چه می گذرد؟

"تأمین امنیت" کشتی رانی یا "بحران افروزی مدیریت شده"

بررسی پیش زمینه و رویدادهای جاری و ماهیت بازیکران بحران خلیج فارس نشان می دهد که به رغم تمام ادعاهای رسمی در ارتباط با رویدادهای جاری نظیر هدف آمریکا برای "فشار حداکثری بر جمهوری اسلامی" و غیره، وضعیت کنونی در منطقه خلیج فارس حاصل یک بحران افروزی آشکار ولی مدیریت شده از سوی امپریالیسم آمریکاست که با یاری گرفتن از عملکردهای نیروی پیاده نظام خود در منطقه یعنی جمهوری اسلامی امکان پذیر شده است. بحران کنونی خلیج عرصه جدیدی از تنشهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی در سطح بین المللی ست که هم اکنون با سیاستهای توسعه طلبانه و جنگ سالارانه آمریکا به بهانه عدم تأمین منافع آمریکا مشحون شده است. در نتیجه با توجه به قدرت اهریمنی ای که در ورای این بحران افروزی متمرکز شده احتمال این که مردم منطقه شاهد پایان سریع و کوتاه مدت این بحران باشند ضعیف به نظر می رسد... صفحه ۲



در سالگرد کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یاد تمام توده های آگاه و مبارزی که در مقابل رژیم کودتا ایستادند، یاد آزادیخواهانی که توسط ارتش امپریالیستی و اوباشان رژیم وابسته شاه به شهادت رسیدند گرامی باد!

"رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" و پاسخی به یک "نظر"

... سازمان رفرمیست اقلیت پس از انشعاب با وجود این ادعا که ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را در مجموع "ضد انقلابی" ارزیابی می کند، تا مدت های مدید، هم به هواداران صدیق و انقلابی این سازمان - که بدون شناخت رهبران خود با اعتقاد به خط انقلابی و سنت های فدایی برای نبرد با رژیم آماده بودند - و هم به کارگران و توده های تحت ستم به پاخاسته ای که از دوسال قبل همه جا در میدان مبارزه بوده و حتی با گرفتن سلاح در گنبد و گردستان و برخی نقاط دیگر عملاً درگیر یک جنگ نابرابر با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بودند، رهنمود عدم مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی می داد و تأکید می کرد که: "سیاستی" که "با طرح شعارهای سرنگونی، جنگ در گردستان را با هدف سرنگونی بلاواسطه حاکمیت کنونی به پیش می برد نمی تواند سیاستی مبتنی بر تحلیل علمی از شرایط عینی و استراتژی صحیح باشد" و تأکید می کرد که این سازمان در این مرحله "هدف سرنگونی ی حاکمیت" را ندارد (کار شماره ۶۷ تیر ماه ۵۹) صفحه ۶

فریبرز سنجرى

در صفحات دیگر

- میکس تئودوراکیس، آهنگسازی از و برای توده های مردم ۱۵
- گزارش فعالین سازمان از آکسیونهای مبارزاتی در کشورهای انگلیسی، کانادا، هلند و سوئد ۱۸
- گزارشی از تظاهرات ایرانیان در سوئد علیه سفر ظریف ۲۰

کتاب سازی با نام رفیق

حمید اشرف (بخش پایانی)

.... مطالعه این کتاب نشان می دهد که نویسندگان آن با تکیه بر نوشته های خود رفیق حمید و اطلاعاتی که چه در کتاب های منتشر شده از سوی وزارت اطلاعات موجود است و چه از اسناد ساواک به دست آمده است، با قاطعی کردن دروغ و راست، مبادرت به ساختن داستانی به نام "حماسه سیاهکل" اثر رفیق حمید کرده اند. داستانی که چون متعلق به رفیق حمید نمی باشد مملو از اشتباه و تناقض و دروغ است... آینده بیشتر روشن خواهد کرد که آن دست های آلوده ای که به چنین کار مضمومی متوسل شده اند، چه اهداف پلیدی را دنبال می کنند.... صفحه ۹

به یاد بهروز دهقانی که در پیوند

اندیشه و عمل صمیمی بود! (۱۳)

... در ارتباط با چگونگی ارتقای سطح دانش و رشد بهروز در حوزه ادبیات و کسب آگاهی های سیاسی و اجتماعی، باید به تلاش های خستگی ناپذیر او چه در دوره دانشسرا و چه هنگامی که برای کار معلمی به ده ممقان رفت اشاره کنم. در دوره دانشسرا به همانگونه که پیشتر توضیح دادم بهروز به همراه صمد با دست یابی به منبعی از ادبیات مترقی و آثار سیاسی به جا مانده از دوره فرقه دموکرات به زبان ترکی و برخی دیگر از آثار مترقی و انقلابی به زبان فارسی در حد چشمگیری با جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد انقلابی با آن آشنا شده بود چنان مطالعاتی، به واقع، بذر اندیشه های چپ و انقلابی را در همان نوجوانی هر چه بیشتر در وجود او و صمد بارور ساخته بودند... صفحه ۱۳

محیط زیستی و ... به جان یکدیگر افتاده اند و جمهوری اسلامی با توجه به نقشی که برای امپریالیستها بازی می کند، عرصه بروز این تنشها بوده و در معرض تأثیرات آنها قرار دارد. در چنین شرایطی با توجه به این واقعیت که در سالهای اخیر، آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی نظیر روسیه و آلمان به تدریج با بهره گیری از خدمات ضد خلقی مشتی از رژیمهای وابسته و مزدور در منطقه، از جمهوری اسلامی و عربستان گرفته تا قطر و امارات و کویت و بحرین، و فروش صد ها میلیارد دلار از پیشرفته ترین سلاح ها و ابزار جنگی، خلیج فارس را به یک انبار باروت هر لحظه آماده اشتعال تبدیل کرده اند می توان پیش بینی نمود که تداوم سیاستهای جاری و تعمیق بحران کنونی، و انباشت تضادهای ناشی از آن، چه عواقب ویرانگری بر حیات تمامی توده های ستمدیده این منطقه خواهد گذارد.

شکی نیست که اوضاع نگران کننده فعلی، به گونه ای اجتناب ناپذیر عواقب اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و روحی بسیار وحشتناکی بر حیات و هستی توده های تحت ستم کشور ما گذارده است. توده ها شاهد و نگرانند که در اثر سیاستهای غارتگرانه و فاجعه بار سرمایه داران حاکم و رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی که کشور ما را در خط مقدم این بحران قرار داده، تداوم این بحران و احتمال گسترش آن بسوی یک درگیری خانمانسوز چه فشار بزرگی بر حیات و هستی آنها وارد می سازد. آنهم در شرایطی که بدون وجود این بحران هم کمرشان در زیر بار گرانی و تورم و فقر و فلاکت و سرکوب دیکتاتوری حاکم خم شده است.

در پرتو چنین اوضاع حساسی سئوالی که این روزها به طور طبیعی افکار عمومی و به ویژه ذهن کارگران و توده های ستمدیده را به خود جلب کرده عبارت از این است که در ورای این رویدادها در حقیقت در خلیج فارس چه می گذرد؟ ماهیت بحران کنونی چیست و بر بستر این بحران آیا ما بزودی شاهد بروز یک جنگ ویرانگر بزرگ دیگر خواهیم بود؟ یا باید در نظر داشت که دولت آمریکا تأکید دارد که خواهان حمله به ایران و جنگ نمی باشد؟ و اگر جنگی در میان نیست، بازیگران این بحران آشکارا مدیریت شده، در صدد پیشبرد چه سیاستهایی و دستیابی به کدام اهداف بوده و این سیاستها منافع چه نیروها و یا قدرتهایی را تأمین می کنند؟

برای پاسخ به این سئوالات، قبل از هر چیز باید **بر دو تجربه اساسی** مبارزات مردم ما در پرتو چهل سال حاکمیت سپاه جمهوری اسلامی و رابطه واقعی و نه ادعایی آن با امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا تأکید گذارد.

در خلیج فارس چه می گذرد؟

"تأمین امنیت" کشتی رانی یا "بحران افروزی مدیریت شده"



منطقه می باشند. بر بستر این اوضاع، ما شاهد بروز آشکار تنشهای چند گانه فی مابین قدرتهای جهانی هستیم که در یک طرف آنها امپریالیسم آمریکا با شعار "اول آمریکا"ی دولت ترامپ و در سوی دیگر آن قدرتهای امپریالیستی دیگر نظیر چین و اروپا و روسیه قرار دارند که با اعتراض نظاره گر تاخت و تازهای نظامی آشکارا زورگویانه "ارباب بزرگ" در خلیج فارس، تهدید تحریم رقبا و به موازات آن درخواستهای پی در پی امپریالیسم آمریکا برای "پرداخت" صورت حسابهای ماشین نظامی عظیم آمریکا و یا تشکیل یک "ائتلاف بین المللی" به منظور "تأمین امنیت کشتیرانی" در خلیج فارس و در واقع باج گیری بیشتر ترامپ از رقبا و شرکاء هستند. این بحران به رغم ادعاهای گوناگون طرفین آن، در واقعیت امر بی تردید برای توجیه سیاستهای جنگ طلبانه آمریکا فضای جدیدی ایجاد کرده است و به این دولت امکان داده تا با دستاویز پروژه "تأمین امنیت کشتیرانی" در خلیج و دعوت برای ایجاد یک ائتلاف بزرگ زیر رهبری خود، بر نقش پلیس بین المللی خویش تأکید نماید.

خلیج فارس امروز با حضور نظامی مستقیم تعداد بیشتری از دول امپریالیستی ذی نفع، هر چه بیشتر به یکی از عرصه های کشمکش و نمایش قدرت بین قدرتهای سلطه گر جهانی تبدیل شده است. این **واقعیات نشان می دهند که مساله آمریکا در بحران اخیر به هیچ وجه منحصر به یک موضوع محدود و آن هم جمهوری اسلامی و یا تغییر "رفتار" آن نیست.** مساله بر سر نمود بزرگی از تضادها و تنشها بین قدرتهای بزرگ جهانی ست که در حالی که در یک بحران عمیق اقتصادی دست و پا می زنند، به دلیل تحریکات و تعرضات آمریکا، در تمام عرصه های اقتصادی و تجاری، معاهدات بین المللی، توافقات نظامی، سیاستهای

در هفته های اخیر با تداوم و تشدید بحران در خلیج فارس، رویدادهای مربوط به این بحران هر چه بیشتر در مرکز ثقل توجه افکار عمومی مردم جهان قرار گرفته اند. اکنون روزی نیست که در پرتو سیاستهای ضد مردمی و تنش آفرینانه دولت آمریکا و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در این منطقه - که مکمل یکدیگر هستند - اخبار نگران کننده ای راجع به رشد خطر یک جنگ ویرانگر دیگر در خاورمیانه از سوی خبرگزاری ها انتشار نیابد.

مجموعه این اقدامات، از تشدید سیاست ضد مردمی تحریمهای آمریکا تا خروج از برجام گرفته تا تهدید به بستن تنگه هرمز و انفجار مشکوک کشتی های نفتکش و تجاری و لوله های نفتی در منطقه، از سرنگونی پهباد آمریکایی و اعزام ۱۵۰۰ نیروی نظامی و ناوگان دریایی آمریکایی و انگلیسی به منطقه گرفته تا توقیف نفتکشهای ایرانی و انگلیسی توسط بازیگران این بحران، همه و همه شرایط تهدید کننده و خوف آوری نظیر احتمال شعله ور شدن یک جنگ مهیب را شکل داده که ده ها میلیون تن از مردم منطقه و بویژه توده های تحت ستم ایران، با هراس و نگرانی آن را دنبال می کنند.

آنچه که به تصویر فوق ابعاد نگران کننده تری می دهد این است که در نتیجه سیاستهای توسعه طلبانه دولت آمریکا به سردمداری دار و دسته ترامپ و نقش آفرینی ها و ماجراجویی های ضد منافع ملی مردم ایران از سوی جمهوری اسلامی که در همان راستا هستند، دامنه بحران خلیج فارس، از آبهای این منطقه فراتر رفته و موج های تندی را نیز در سطح سیاست بین المللی و در میان قدرتهای بزرگ امپریالیستی ایجاد کرده که به دلایل اقتصادی و سیاسی دارای منافع استراتژیک غارتگرانه قابل توجهی در این

اسلامی، فتیله جنگ را به بهانه ای پایین می کشد و به رژیم و همچنین اپوزیسیون پرو امپریالیست خاطر نشان می سازد که هدف اقداماتش نه "رژیم چنج" بلکه حفظ این حکومت تبهکار و به اصطلاح تغییر رفتار جمهوری اسلامی ست. در تداوم این خط، ترامپ حتی عنوان می کند که با همین "رهبران فعلی جمهوری اسلامی" هم قادر به کنار آمدن و مذاکره (و در نتیجه حفظ رژیم) است.

مثال روشن دیگری از تبلیغات متناقض آمریکا به مساله تشدید تحریمها و بویژه در حوزه انرژی ست که بقا و کارکرد هر دولتی در ایران اساسا به آن وابسته است. آمریکا از سیاست به "صفر" رساندن صادرات نفت جمهوری اسلامی سخن می گوید، اما در عمل، خود دولت ترامپ، با ایجاد معافیت‌های محدود علنی و بویژه از طریق رژیم وابسته خود در عراق، (که برای جمهوری اسلامی یک شریک مهم و استراتژیک است) کانالهایی را ایجاد کرده که هم اکنون نیز به طور رسمی با صدور صد ها هزار بشکه در روز (بنا به برخی گزارشات تا ۴۰۰ هزار بشکه در روز) به جمهوری اسلامی امکان تنفس و جلوگیری از فروپاشی آن در اثر بحران جاری را داده است. با درک ایجاد همین کانالهای تنفسی ست که رهبر جنایتکار جمهوری اسلامی تاکید می کند "هر چقدر بخواهیم نفت می فروشیم" و برای دادن چشم انداز به کارگزاران بزدل و فاسد حکومتش تاکید می کند که نه "جنگی" در میان خواهد بود و نه "مذاکره" ای. البته وی درست زمانی این سخنان را بر زبان می راند که بنا به گزارشات منتشره، مقامات آمریکایی و کاربه دستان حکومت او به طور روزمره از کانالهای مستقیم و غیر مستقیم با آمریکائیان در ارتباط بوده و مشغول "مذاکره" هستند. این امر، مبین چشم انداز داده شده به خامنه ای، این مهره تبهکار در مورد تداوم وضع موجود و کوتاه نبودن عمر بحران کنونی از سوی مدیران و کنترل کنندگان آن می باشد.

در این حال به نقل از رویترز اخباری به بیرون درز پیدا می کند که نمایانگر صدور ۱۱ میلیون بشکه نفت توسط جمهوری اسلامی تنها در ماه جولای ۲۰۱۹ به خریداران چینی بوده است. مطابق همین گزارش مقامات آمریکایی "تخمین" می زنند که هم اکنون ۷۰ درصد نفت صادراتی ایران به چین و سی درصد هم به سوریه صادر می شود.

از سوی دیگر یکی از نتایج فوری سیاست تحریم، پر کردن خلاء ناشی از عدم فروش نفت ایران به حجم سابق توسط صادر کنندگان جدید می باشد و تعجیبی ندارد اگر گفته شود که دولت آمریکا یکی از آنهاست. به طور مثال در مورد کره جنوبی اعلام شده که این مشتری ثابت نفت ایران هم اکنون، ۲۰۰ هزار بشکه نفت وارداتی روزانه خود را از آمریکا و کویت (یعنی باز

تجربه دیگری که جهت فهم و شناخت ماهیت بحران کنونی توجه به آن ضروری می باشد، مساله وابستگی تا مغز استخوان رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم آمریکاست که بدون در نظر گرفتن آن هیچ تحلیلی قادر به توضیح درست واقعیت آنچه می گذرد نخواهد بود. اکنون به دلیل نتایج چهل سال سلطه این رژیم وابسته به امپریالیسم و همچنین اسنادی که هر از چند گاه توسط خود امپریالیستها انتشار یافته، این امر غیر قابل انکاری ست که جمهوری اسلامی از زمانی که قدرتهای امپریالیستی به رهبری آمریکا در کنفرانس "گوادلوپ" شرایط به قدرت رسیدن آن را فراهم و در هر بحرانی از موجودیتش حمایت کردند، تا امروز در مسیری گام برداشته که سرمایه داران جهانی و اربابان امپریالیستش از او خواسته اند.

وحشتناک و بیکاری و گرانی سرسام آور، اکنون باید فشار مرکب این تحریمها و عواقب آن را نیز به گرده بکشند؛ آنهم درست در شرایطی که تحریمهای کنونی فضای را بوجود آورده که سرمایه داران وابسته و خونخوار حاکم و کارفرمایان دولتی، جیبهای خود را از بابت تداوم این وضع و از طریق استثمار مضاعف کارگران و زحمتکشان هر چه بیشتر پر می کنند.

از طرف دیگر، مقایسه گفتار و ادعاهای دولت آمریکا با رفتار واقعی آن در عمل نشان می دهد که هدف اصلی امپریالیسم آمریکا از تداوم و افزایش تنشهای جاری با رژیم وابسته جمهوری اسلامی، صرف خود این حکومت نیست بلکه بحران سازی مدیریت شده برای رسیدن به اهداف خود می باشد. برای نمونه با اینکه بخشی از رسانه های امپریالیستی بر طبل جنگ می کوبند و فضایی ایجاد می کنند که ناظران و افکار عمومی هر لحظه در انتظار حمله نظامی برای سرنگون کردن این رژیم "یاغی" و "تروریست" و "بنیاد گرای اسلامی" از سوی امپریالیسم آمریکا به سر می برند، شاهد بودیم که وزیر خارجه آمریکادر دیدار خود با مقامات روسی و مذاکره حول "مسایل خاورمیانه" در ۲۴ اردیبهشت ماه سال جاری، تاکید کرد که "خواستار جنگ با ایران نیستیم اما به آنها گفتیم اگر اقدامی علیه آمریکا و منافع ما انجام دهند، واکنش نشان می دهیم". اما درست در همان زمان، به رغم ادعای "انفجار" چهار کشتی به دست سپاه پاسداران، به رغم سرنگونی پهباد آمریکایی توسط جمهوری اسلامی، به رغم توقیف کشتی انگلیسی توسط این رژیم، (یعنی اعمالی که در موارد دروغ و راست مشابه گذشته، هر کدام شان به تنهایی دستاویز قدرتمندی برای دولت آمریکا به منظور توجیه سیاست جنگ و "رژیم چنج" بود) دولت آمریکا هر بار پس از اوج گیری بحران و به راه افتادن موجی از تهدید علیه مقامات جمهوری

تجربه نخست این است که بحران کنونی، استثنایی در این حقیقت ایجاد نمی کند که در سیاست، نه ادعاهای طرفین منازعه، بلکه آن خطوط و اقداماتی باید محور توجه و بررسی قرار گیرند که در عمل به پیش می روند و منافع مشخصی را برای طراحان و مجریان آن سیاستها برآورده می کنند. بدون درک این حقیقت نمی توان کمترین گام موثری در توضیح بحران کنونی برداشت. (۱)

همه می دانند که تشدید تنش در منطقه خلیج فارس و در روابط بین آمریکا با جمهوری اسلامی و به جلو راندن گزینه احتمال حمله نظامی و "جنگ"، به دنبال خروج یک جانبه و فاقد هر گونه مشروعیت دولت ترامپ از توافق موسوم به برجام اتفاق افتاد. توافقی که تا زمان انعقاد آن، سران جمهوری اسلامی در جریان برنامه هسته ای خود میلیارد ها دلار از دارایی های مردم ایران را به جیب انحصارات و کمپانی های امپریالیستی ریختند و در همان حال پروژه اتمی آنها سیل فروش میلیاردها دلار سلاح های مرکب آمریکایی و ... را به اردوی شیوخ مزدور منطقه سرازیر نمود و در عوض، آوار اقتصادی و سیاسی ناشی از این هزینه های گزاف و تحریمهای کمر شکن آمریکا و شرکاء بار دیگر از کانال رژیم وابسته و فاسد جمهوری اسلامی بر سر کارگران و زحمتکشان ایران سرشکن گشت. درجریان خروج آمریکا از توافقنامه برجام، که تا امروز با اعتراض سایر قدرتهای ذی نفع در این توافق نامه از اتحادیه اروپا گرفته تا چین و روسیه مواجه شده، ترامپ آن را "بدترین" توافق خواند و با تغییر ریل سیاست دولتش، مدعی شد که با بازگرداندن تحریمهای پیش از برجام و همچنین اعمال تحریمهای ثانویه علیه ناقضان سیاست جدید آمریکا، در صدد اعمال سیاست "فشار حداکثری" برای رساندن صادرات نفت جمهوری اسلامی به صفر و بازگرداندن این رژیم به میز مذاکره برای رسیدن به یک توافق "خوب" مورد نظر آمریکاست. اینها برخی از ادعاهای دولت آمریکا در توجیه سیاست و اقدامات ضد خلقی کنونی اش می باشند.

پی تردید اعمال تحریمهای جدید دولت آمریکا علاوه بر همه مصائبی که بر مردم ایران تحمیل کرده، تاکنون فشار بسیار سنگینی را بر رژیم وابسته جمهوری اسلامی برای مدیریت نظام وارد آورده است و با توجه به نفرت شدید توده های به جان آمده از مسیین این اوضاع، این رژیم را به وضعیت دشواری بازگردانده که شبیه دوره ۸ سال جنگ ارتجاعی با عراق و یا دوره تحریمهای پیشا برجام است. اما همانطور که تاکید شد بار ضد خلقی و هزینه های اصلی این تحریمهای امپریالیستی را کارگران گرسنه و توده های ستمدیده ای می پردازند که با توجه به رکود اقتصادی

های ضد انقلابی این رژیم در راستای سیاستهای امپریالیستی می باشد.

تجربه بزرگ دیگری که جهت فهم و شناخت ماهیت بحران کنونی توجه به آن ضروری می باشد، مساله وابستگی تا مغز استخوان رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکاست که بدون در نظر گرفتن آن هیچ تحلیلی قادر به توضیح درست واقعیت آنچه می گذرد نخواهد بود. اکنون به دلیل نتایج چهل سال سلطه این رژیم وابسته به امپریالیسم و همچنین اسنادی که هر از چند گاه توسط خود امپریالیستها انتشار یافته، این امر غیر قابل انکاری ست که جمهوری اسلامی از زمانی که قدرتهای امپریالیستی به رهبری آمریکا در کنفرانس "گوادلوپ" شرایط به قدرت رسیدن آن را فراهم و در هر بحرانی از موجودیتش حمایت کردند، تا همین امروز در مسیری گام برداشته که سرمایه داران جهانی و اربابان امپریالیستش از او خواسته اند. این رژیم چه در سرکوب انقلاب ضد امپریالیستی کارگران و توده های محروم و چه هنگام میداننداری در جنگ امپریالیستی ایران و عراق به نفع جنگ طلبان و کارتل های نظامی، چه در پیشبرد خطوط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در دوره باصطلاح بازسازی و یا "اصلاحات" و چه در دوره لشکرکشی های آمریکا در افغانستان و عراق و سوریه و چه در نقش آفرینی در ارتباط با داعش و یا در فلسطین و لبنان و بالاخره در پروژه اتمی، تماما آن خطوطی را پیش برده که سیاستهای امپریالیستی به رهبری آمریکا آن را ایجاب نموده و در تقسیم کار درون نظام امپریالیستی بر عهده اش گذارده اند. در مقابل این خدمات، ما شاهدیم که چگونه در تمام مدت این چهل سال، جمهوری اسلامی از حمایت های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستها برخوردار شده و همین قدرتها با کمک زائده ها و عمله و اکره های با و یا بدون جیره و مواجب از موجودیت رژیم در مقابل انقلاب گرسنگان در ایران حفاظت کرده اند. بررسی نتیجه واقعی تمامی شعارهای باصطلاح ضد امپریالیستی ولی فریکارانه جمهوری اسلامی علیه آمریکا و شرکاء در طول چهل سال گذشته نیز ثابت کرده که این شعارها در هر دوره ای در خدمت استتار ماهیت وابسته جمهوری اسلامی و روابط ارگانیک این رژیم با امپریالیستهای جهانی قرار داشته اند و آنها همچنین برای نفوذ ضد انقلابی در جنبشهای توده ای واقعا ضد امپریالیستی منطقه علیه آمریکا و اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته اند.

در این راستا تجربه چهل سال حکومت جمهوری اسلامی نشان داده که هر کجا سران رژیم شدیدتر و بلندتر به سردادن عربده های دروغین ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی دست یازیده اند درست در همان لحظه در پشت پرده مشغول پیشبرد یکی از

هم شرکت های نفتی آمریکایی) تامین می کند. در اثر سیاست تحریم نفت ایران از طرف آمریکا هم اکنون بنا به برخی دیگر از گزارشات از جمله گزارش شرکت "کپلر" (یکی از شرکت های ردیابی نفتکشها) تا ماه ژوئیه امسال ۱۱۱ میلیون بشکه نفت بدون مشتری (و در نتیجه ارزان) جمهوری اسلامی در نقاط مختلف در خلیج فارس و چین انبار شده است. روشن است که درست به دلیل وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها، این حجم از نفت، از طریق فوق ارزان فروشی ثروتهای ملی مردم ما توسط رژیم و یا با "دور زدن تحریمها" چوب حراج خورده و از انبارهای بزرگترین دولتها و شرکت های نفتی امپریالیستی سر در می آورند و در مقابل، کمی هم از بابت این حراج های "ناصرالدین شاهی" به طور اولی برای حفظ و تضمین قدرت سرکوب توده های گرسنه و به جان آمده توسط حکومت و یا برای مصرف در بقیه عرصه های خدمات رژیم به سرمایه داران جهانی در نقاطی نظیر لبنان و سوریه و عراق به این نظام بحرانی تزریق می گردد. در اینجا دیگر وارد بررسی بقیه ادعاهای دولت ترامپ و از جمله گویا "پشتیبانی" آمریکا و "کمک" و "آرزوی" آنان برای برقراری "آزادی و دموکراسی" برای "مردم" به جان آمده ایران نمی شویم. چرا که هر عقل سلیم می بیند که درست در حالی که رژیم جمهوری اسلامی، این رژیم "تروریست" و "ناقض حقوق بشر" و ... با عمیق ترین امواج نفرت و مبارزات توده ای روبروست، تمامی دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستها شبانه روز در کارند تا با تزریق راه حل های سازشکارانه و رفرمیستی و تبلیغ اصلاح طلبی آشکار و پوشیده، جنبش انقلابی توده ها علیه این رژیم و نظام وابسته به امپریالیسم حاکم را به هرز ببرند و به این وسیله به بقای رژیم خدمتگزار خود در ایران و منطقه کمک کنند.

اینها بخشی از واقعیاتی هستند که نمایانگر عوامفریبانه بودن ادعاهای دولت ترامپ در توضیح چرایی سیاستها و عملکردهای این قدرت جهانی در بحران کنونی می باشند. تجربه ۴۰ سال حاکمیت سیاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و سیاستهای داخلی و خارجی این حکومت به طور کلی و اوضاع بحرانی جاری در خلیج فارس به طور اخص نشان می دهند که در بحران فعلی برخلاف ادعاها و تبلیغات جاری دولت ترامپ، برای امپریالیسم آمریکا، جمهوری اسلامی نه هدف، بلکه وسیله است؛ وسیله ای برای استفاده و پیشبرد یک نزاع بزرگتر با قدرتهای واقعی، یعنی رقبای امپریالیسم آمریکا در سطح بین المللی. در همان حال شواهد حاکی از آنند که در بحران اخیر، این امپریالیسم، خواهان بقای جمهوری اسلامی برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران از شر انقلاب گرسنگان و تسهیل شرایط برای تداوم نقش آفرینی

کثیف ترین سیاستهای ضد انقلابی و غارتگرانه امپریالیستها علیه کارگران و زحمتکشان ایران و یا منطقه بوده اند. جمهوری اسلامی همانطور که چریکهای فدایی خلق ایران از اولین روزهای روی کار آمدن این رژیم به روشنی و در میان توهم و سازشکاری نیروهای سیاسی بزرگ آن زمان با توده های به پا خاسته در میان گذاردند، نه حاصل پیروزی انقلاب مردمی، که ابزار به شکست کشاندن آن توسط امپریالیستها و حاصل مکارانه ترین سیاست های نواستعماری امپریالیسم در منطقه بود که توسط همین قدرتها مورد حمایت قرار گرفته و تا به امروز از بقای آن حفاظت شده است. جمهوری اسلامی نه یک رژیم ملی و مستقل- آنطور که تحلیل های سازشکارانه و غیر واقعی جلوه می دهند- بلکه یک دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم و خدمتگزار آنهاست و درست به همین دلیل، به رغم آنکه کارگران و توده های مبارز ما بارها برای قطع ریشه این هیولا به پا خاسته و خون داده اند، با برخورداری از حمایت امپریالیستها به سرکوب وحشیانه آنها پرداخته و موفق شده به حکومت سیاه خود تا این لحظه ادامه دهد. تنها زمانی که ناتوانی این رژیم در حفظ سیستم و سرکوب انقلاب توده ها محرز گردد و یا منافع استراتژیک اربابان جهانی جمهوری اسلامی ایجاب کند، این حمایت از پشت جمهوری اسلامی و سران تبهکار آن برداشته خواهد شد و در این صورت این حکومت در برابر ضرب شست توده ها حتی یک روز قادر به تداوم حیات انگلی خویش نخواهد بود. در ۴۰ سال گذشته این واقعیت در سیاست امپریالیسم آمریکا راجع به جمهوری اسلامی آنقدر بارز شده که حتی برخی از وابستگان به امپریالیسم در منطقه نیز به آن اعتراف می کنند. به طور مثال در شرایطی که خروج آمریکا از برجام و تبلیغ برای سناریوی جنگ و "رژیم چنج" آب از دهان برخی رقبای منطقه ای جمهوری اسلامی و بسیاری از نیروهای پرو امپریالیست سرازیر ساخته بود مشاور دولت اردوغان با پوزخند طعنه آمیزی به همکاران خود یاد آوری کرد که آمریکا هیچ وقت "مرغ تخم طلا"ی خود یعنی جمهوری اسلامی را "نمی کشد"!

با فهم تجارب فوق و دخیل کردن آن در تحلیل رویدادهای جاری در خلیج فارس است که می توان تصویر روشنتری از روند کنونی و چشم انداز تحولات جاری در منطقه را ارائه داد و خطوط وظایف نیروهای مردمی که نقطه عزیمتشان حرکت از منافع مردم تحت ستم می باشد را معلوم کرد.

بررسی پیش زمینه و رویدادهای جاری و ماهیت بازیگران بحران خلیج فارس نشان

بررسی منافع واقعی حاصل از بحران خلیج فارس نشان می دهند که این بحران افروزی مدیریت شده از سوی امپریالیسم آمریکا با کمک اقدامات جمهوری اسلامی نهایتاً برای تأمین منافع امپریالیسم آمریکا، تسهیل فروش سلاح های مرگبار و تقویت موضع تهاجمی این قدرت امپریالیستی در سطح بین المللی در مواجهه با سایر قدرتهای جهانی به کار می آید و در نتیجه نشان می دهند که برخلاف همه ادعاها، رویدادهای نگران کننده کنونی از جدال منافع بین امپریالیسم تبهکار آمریکا و جمهوری اسلامی به عنوان گویا یک رژیم "ملی" و "مستقل" نشأت نگرفته است.

در مورد چشم انداز های احتمالی این بحران مدیریت شده نیز باید تاکید کرد که با توجه به وضعیتی که نیروهای اصلی بحران افروز در آن قرار گرفته اند- از جمله تداوم و تشدید بحران اقتصادی در آمریکا و تقویت موضع جنگ طلبان حاکم و به ویژه اهمیت یافتن مساله ایران در رقابتهای انتخاباتی بین دو حزب اصلی این کشور - همواره احتمال فرارویی این بحران به جنگ ویرانگر و یا فرمان برخورد نظامی محدود علیه جمهوری اسلامی توسط طبقه حاکم در آمریکا در مراحل بعدی وجود دارد. اما تا آنجا که به مردم ایران باز می گردد هر چه عمر رژیم سرکوبگر و وابسته جمهوری اسلامی دراز تر باشد، تصور پایان امانال این بحران افروزی های امپریالیستی و ضد منافع کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه نیز سخت تر خواهد بود. این بحران به هر شکلی که از بالا فیصله یابد کمترین منفعی برای توده های تحت ستم و محروم ما و منطقه نخواهد داشت.

در نتیجه نیروهای مبارز و آگاه باید با درک واقعیات فوق با تبلیغات عوامفریبانه آمریکا و سران جمهوری اسلامی مبارزه کرده و با توضیح این حقایق مردم به جان آمده را در تداوم جنبش انقلابی خویش علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به منظور تحقق شعار "نان، مسکن و آزادی" و استقلال تشویق کنند. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در بستر یک انقلاب اجتماعی که زنجیرهای سلطه امپریالیستی را به قدرت توده ها از هم بگسلد تنها تضمین خوشبختی و نجات مردم محروم خواهد بود.

زیر نویسها:

(۱) در این زمینه سرنوشت نیروهای طرفدار "رژیم چنج" بسیار عبرت انگیز می باشد. این نیروها در طول سالها تا این مقطع، بارها و بارها با افتادن در دام صرف ادعاهای برخی نیروهای جنگ طلب در هیات حاکمه آمریکا و شاخ و برگ دادن به همان ادعاها مبنی بر حمله قریب الوقوع نظامی با هدف تغییر رژیم در ایران آب از دهانشان سرازیر شده و به نفع تبلیغات

کویت مستقر کرده است. هر عقل سلیمی باندکی تعمق می تواند دریابد که این آرایش نیرو برای صرف برخورد با جمهوری اسلامی نبوده بلکه اهداف بزرگ و استراتژیکی را دنبال می کند که از جمله گسترش جبهه های احتمالی علیه قدرتهای بزرگ جهانی بخشی از آن می باشد.

از سوی دیگر همه می دانند که این منطقه استراتژیک محل انبار و گذرگاه دو سوم منابع انرژی دنیاست و هر گونه عدم ثبات و ناامنی که موجب به خطر افتادن امنیت منابع انرژی و یا مسیر حرکت آن به سوی مصرف کنندگان عمده این انرژی گردد، فشار بزرگی را به گروهی از قدرتهای جهانی، بویژه چین و ژاپن و اتحادیه اروپا وارد می کند که اقتصاد آنها تا حد زیادی به واردات انرژی از این منطقه وابسته می باشد. این امر با توجه به این حقیقت که آمریکا اخیراً خود به یکی از بزرگترین تولید کننده نفت (۱۳/۴ میلیون بشکه در روز) و یکی از صادر کنندگان نفت بدل شده، دست آمریکا را هر چه بیشتر در کنترل قیمت نفت و ایجاد فشار بر اقتصادهای عمده دیگر جهانی یعنی رقبای آمریکا که تا حد زیادی به نفت خلیج فارس وابسته اند باز کرده است. در خواست ایجاد یک ناوگان بین المللی برای تضمین "آزادی کشتیرانی" و یا پرداخت هزینه ایجاد و مدیریت آن به آمریکا نشانگر گام جدید دولت آمریکا برای یک راهزنی دریایی با کمک جمهوری اسلامی علیه رقبای آمریکاست (۲) که البته تاکنون به جز همکاری محدود دولت انگلیس با اقبال زیادی مواجه نشده است.

با بالا گرفتن بحران در خلیج فارس بسیاری از شرکتهای حمل و نقل بین المللی اعلام کرده اند که تا زمان حل بحران موجود از ترس آتش افروزی های قایق های توپدار جمهوری اسلامی و خطر جنگ به این منطقه نخواهند رفت. این توجیه نیز دست شرکتهای انحصاری بیمه را باز گذارده تا با بالا بردن هزینه بیمه کشتی هایی که برای بارگیری و حمل انرژی به خلیج فارس می روند سودهای باور نکردنی به جیب زده، در حالی که افزایش هزینه نفت خریداری شده از این منطقه برای مصرف کنندگان آن - به طور عمده رقبای آمریکا - بار بزرگ مالی را در پی خواهد داشت. و بالاخره نتایج بحران کنونی در خلیج فارس در تقویت جایگاه رژیم پوسیده و سرکوبگر جمهوری اسلامی و دارو دسته های در حال نزاع آن بایکدیگر، در مقابل جنبش توده ها نیز قابل انکار نیست. این رژیم در جنگ خود با توده های انقلابی و ارتش گرسنگان، با تشدید سرکوب وحشیانه حرکات اعتراضی، چماق سرکوب را به دلیل "تهدید خارجی" هر چه بیشتر و سنگین تر علیه کارگران و توده های به جان آمده که برای حقوق خود و سرنگونی این رژیم تبهکار می کوشند، به کار برده و می برد.

می دهد که به رغم تمام ادعاهای رسمی موجود در ارتباط با رویدادهای جاری نظیر هدف آمریکا برای "فشار حداکثری بر جمهوری اسلامی" و "حفظ امنیت کشتیرانی" و غیره، وضعیت کنونی در منطقه خلیج فارس حاصل یک بحران افروزی آشکار ولی مدیریت شده از سوی امپریالیسم آمریکاست که با یاری گرفتن از عملکردهای نیروی پیاده نظام خود در منطقه یعنی جمهوری اسلامی برای این قدرت جهانی امکان پذیر شده است. بحران کنونی خلیج فارس عرصه جدیدی از تنشهای قدرتهای بزرگ امپریالیستی در سطح بین المللی ست که هم اکنون با سیاستهای توسعه طلبانه و جنگ سالارانه آمریکا در همه عرصه ها، در جنگ تجاری ای که دولت ترامپ علیه چین و اتحادیه اروپا و کانادا به راه انداخته، در لغو یک جانبه توافقات و معاهدات نظامی بین المللی آمریکا با روسیه و سازمان ملل و ... به بهانه عدم تأمین منافع آمریکا مشحون شده است. در نتیجه با توجه به قدرت اهریمنی ای که در ورای این بحران افروزی متمرکز شده احتمال این که مردم منطقه شاهد پایان سریع و کوتاه مدت این بحران باشند ضعیف به نظر می رسد. این بحران افروزی مدیریت شده با نقش آفرینی جمهوری اسلامی به عنوان یک ابزار، اهداف و منافع مشخصی را بر آورده می کند که در چارچوب تشدید تضادهای بین امپریالیسم آمریکا با سایر رقبایش یعنی چین و اتحادیه اروپا و روسیه قابل درک می باشد. بر بستر این بحران افروزی ست که امپریالیسم آمریکا برای تشدید فشار بر رقبای خود و باج گیری از آنها خلیج فارس را به نحو بی سابقه ای نا امن و حضور نظامی مستقیم خویش در خلیج فارس را به بهانه تأمین امنیت و تجارت آزاد توجیه کرده و برای این اقدام از بقیه شرکاء طلب باج می کند. در همین رابطه مایک پمپئو در اواخر جولای خطاب به سایر قدرتها عنوان کرد که "گرچه ارتش آمریکا نقش عمده ای در رصد و کنترل فعالیت های دریایی در تنگه هرمز دارد اما در عین حال، جهان نیز وظیفه دارد راه های دریایی را همچنان باز نگه دارد".

بر بستر نقش آفرینی جمهوری اسلامی در این بحران است که دولت ترامپ موفق می گردد با یک توجیه قوی یعنی با استناد به آتش افروزی های جمهوری اسلامی و خطر حمله نظامی آن به عربستان و امارات و قطر، با کمترین ابراز مخالفت و هیاهویی امتیاز استقرار نیرو در داخل خاک عربستان را کسب کند و ناوگان دریایی خود را برای یک حضور دراز مدت پس از جنگ عراق دوباره به این منطقه بفرستد. بحران کنونی خلیج فارس نقطه برجسته ای از یک روند تشدید رویارویی قدرتهای امپریالیستی با یکدیگر است که نشان می دهد دولت آمریکا چگونه به طور تدریجی ده ها هزار نیروی نظامی خود را در بیش از "۱۴ پایگاه و مقر نظامی" در کشورهای ترکیه، عراق، اردن، امارات، قطر، بحرین و

بگویند و نشان دهید که مساله بر سر چیست؟ واقعیت این است که از آن جا که شما حتی از اصول بدیهی حاکم بر یک مبارزه نظری بی اطلاع هستید و یا منافعتان اجازه نمی دهد وارد یک بحث جدی نظری با مخالفانتان شوید و یا حتی زحمت خواندن نوشته های مخالفینتان را به خود نمی دهید، در برخورد به مقاله "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" نیز به آسان ترین راه یعنی چماق کشی نوشتاری دست یازیده اید. اما برای قضاوت بقیه و برای این که به شما راه برخورد صحیح و سالم آموزش داده شود، ببینیم حقیقت چیست؟

در مقاله "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" مندرج در پیام فدایی با ذکر گوشه هایی از مواضع و عملکردهای رفرمیستی سازمانی که بعد از قیام بهمن خود را "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" می نامید عنوان شده است که "آن سازمان رفرمیست در خرداد سال ۱۳۵۹ به دو بخش اکثریت و اقلیت تقسیم شد. اقلیت همان خط رفرمیستی پیشین را ادامه داد". انتظار یک فرد بی طرف این است که شما اگر چنین جمع بندی را "قلب واقعیت" و مغایر با فلسفه وجودی و عملکرد سازمان مورد اشاره می دانید، با آوردن دلایلی ثابت کنید که سازمان اقلیت پس از انشعاب، "خط رفرمیستی" قبلی اش در رکاب باند فرخ نگهدار را ادامه نداد و مواضع انقلابی اتخاذ کرد. اما به جای این کار، آن چه که در افاضات شما در یک پاراگراف به خواننده ارائه شده فرار از برخورد مشخص با توسل به شانتاژ و ناسزا گویی ست. اکنون برای این که کمی ذهنتان فعال شود بد نیست در این فرصت تنها جلوه هایی از مواضع سازشکارانه و رفرمیستی سازمان اقلیت بعد از انشعاب از اکثریت برایتان گوشزد شود تا شاید با دیدن "آقای واقعیت" کمی به جای فحش پراکنی به خود آید و ببینید که سازمان مذکور حتی پس از انشعاب از رفقای دیروز خود در کمیته مرکزی خائن، هر جا که توانسته چگونه پیگیرانه در ضدیت با سنت فدایی در خط رفرمیسم حرکت نموده و در این مسیر ضربات بزرگی به جنبش چپ و کمونیستی وارد کرده است. البته شما از آن مواضع و عملکردها بی اطلاع نیستید و این گوشزد و یاد آوری اساساً برای افشای یک شیوه برخورد فریبکارانه و اپورتونیستی و ضد فدایی در اذهان عمومی صورت می گیرد، چون سازمان متبوع شما نشان داده که اهل مبارزه ایدئولوژیک سالم نیست. همچنین از آن جا که به رغم ارائه فاکت های روشن در مقاله "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" دال بر رفرمیسمی که با بند ناف سازمان مورد بحث گره خورده، شما با روحیه ظاهراً متواضعانه قابل ستایشی "خواهش" کرده اید که تداوم "خط رفرمیستی" اقلیت بعد از انشعاب سازمان به اقلیت و اکثریت را با فاکت به شما نشان دهند، سطور زیر در اجابت به آن

در مقاله "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" مندرج در پیام فدایی با ذکر گوشه هایی از مواضع و عملکردهای رفرمیستی سازمانی که بعد از قیام بهمن خود را "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" می نامید عنوان شده است که "آن سازمان رفرمیست در خرداد سال ۱۳۵۹ به دو بخش اکثریت و اقلیت تقسیم شد. اقلیت همان خط رفرمیستی پیشین را ادامه داد". انتظار یک فرد بی طرف این است که شما اگر چنین جمع بندی را "قلب واقعیت" و مغایر با فلسفه وجودی و عملکرد سازمان مورد اشاره می دانید، با آوردن دلایلی ثابت کنید که سازمان اقلیت پس از انشعاب، "خط رفرمیستی" قبلی اش در رکاب باند فرخ نگهدار را ادامه نداد و مواضع انقلابی اتخاذ کرد. اما به جای این کار، آن چه که در افاضات شما در یک پاراگراف به خواننده ارائه شده فرار از برخورد مشخص با توسل به شانتاژ و ناسزا گویی ست. اکنون برای این که کمی ذهنتان فعال شود بد نیست در این فرصت تنها جلوه هایی از مواضع سازشکارانه و رفرمیستی سازمان اقلیت بعد از انشعاب از اکثریت برایتان گوشزد شود تا شاید با دیدن "آقای واقعیت" کمی به جای فحش پراکنی به خود آید و ببینید که سازمان مذکور حتی پس از انشعاب از رفقای دیروز خود در کمیته مرکزی خائن، هر جا که توانسته چگونه پیگیرانه در ضدیت با سنت فدایی در خط رفرمیسم حرکت نموده و در این مسیر ضربات بزرگی به جنبش چپ و کمونیستی وارد کرده است. البته شما از آن مواضع و عملکردها بی اطلاع نیستید و این گوشزد و یاد آوری اساساً برای افشای یک شیوه برخورد فریبکارانه و اپورتونیستی و ضد فدایی در اذهان عمومی صورت می گیرد، چون سازمان متبوع شما نشان داده که اهل مبارزه ایدئولوژیک سالم نیست. همچنین از آن جا که به رغم ارائه فاکت های روشن در مقاله "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" دال بر رفرمیسمی که با بند ناف سازمان مورد بحث گره خورده، شما با روحیه ظاهراً متواضعانه قابل ستایشی "خواهش" کرده اید که تداوم "خط رفرمیستی" اقلیت بعد از انشعاب سازمان به اقلیت و اکثریت را با فاکت به شما نشان دهند، سطور زیر در اجابت به آن

"رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" و پاسخی

به یک "نظر"



و اقلیت تقسیم شد. اقلیت همان خط رفرمیستی پیشین را ادامه داد". زهی بیشرمی. من بارها در این گروه از هواداران چریکهای فدایی خلق ایران سئوالاتی در مورد مواضع شان کرده و از آن ها خواستار پاسخ شده ام. مناسبانه هیچکدام از هواداران و یا مبلغین نوشته های این گروه منزوی تا بحال در صدد دفاع از مواضع تبلیغی شان بر نیامده و حتی یکی از آن ها بجای بحث و دفاع از نظریاتش، از سر استیصال گروه پیشتاز را ترک کرد". در ادامه مطلب، از یکی از اعضای این گروه که مقاله فوق را به درون گروه فرستاده "خواهش" کرده اند "به ما نشان دهد که آن خط رفرمیستی ای که سازمان فداییان (اقلیت) پس از انشعاب آن را ادامه داد در کجا خودش را نشان داده."

لازم به توضیح است که شدت پخش فحش و ناسزا و تبلیغات شدیداً مغرضانه علیه چریکهای فدائی خلق ایران در گروه "پشتاز" توسط مسئولین آن به حدی است که ما قبل از این که سازمان فدائیان - اقلیت رسماً اعلام کند که گروه مجازی "پشتاز" متعلق به آن سازمان است، باور نمی کردیم که این گروه با چنان برخوردهای کینه توزانه طبقاتی آشکاری نسبت به چریکهای فدائی خلق ایران، واقعاً کانال تبلیغات سازمان فدائیان - اقلیت می باشد و لذا از کنار آن می گذشتیم. اما اکنون که نشریه کار تعلق این گروه را به خود رسماً اعلام نموده است ضروری می دانیم خطاب به آن ها بر نکاتی تاکید کنیم:

گردانندگان گروه "پشتاز"!
اگر واقعا کلمه "شرم" در قاموس شما می گنجد در برخورد با یک مبارزه نظری یک لحظه هم که شده از آسمان "ستاد رزمنده پرولتاریا" پایین آمده و "تبلیغات زهر آگین" خود را قطع کنید و جرأت آن را داشته باشید که به خواننده بی طرف

اخیرا گردانندگان گروه تلگرامی "پشتاز" که سازمان فداییان - اقلیت در نشریه خود - کار شماره ۸۳۰ - تعلق آن به این سازمان به عنوان یک گروه هواداری "تحت مسئولیت کمیته تبلیغات سازمان" را تأیید نموده، در واکنش به انتشار نوشته ای با نام "رفرمیسم در پوشش مارکسیسم" در پیام فدایی ارگان چریکهای فدائی خلق ایران (شماره های ۲۳۸ و ۲۳۹) که در نقد برخی جلوه های رفرمیسم در جنبش چپ و کمونیستی ایران به چاپ رسیده، فحش نامه ای صادر کرده اند که مطالعه آن، نکات قابل تأملی را در مورد ماهیت فدائیان (اقلیت) و نظرات و اعمال فعالین آن برای افکار عمومی به نمایش می گذارد. امروز دیگر کمتر کسی است که نداند توسل به فحش و ناسزا در مقابل یک نظر مخالف، پیشه کسانی است که قادر به پاسخگوئی منطقی به آن نظرات نمی باشند. بنابراین، لازم است برای آگاه گری عمومی راجع به رفتار ناسالم و ماهیت راست جریان فوق که ضمن رد و انکار تمام نظرات، سنت ها و ارزش های فدائی هنوز به اسم فدائی چسبیده و خود را با آن تعریف می کند، روشننگری صورت گیرد.

در ابتدا، متن آن نوشته تلگرامی که پیش از هر چیز "پشتازی" مسئولین این گروه مجازی در میدان فحاشی و حملات سخیف به چریکهای فدایی خلق ایران را نشان می دهد، برای اطلاع جنبش عیناً نقل می شود. در آن جا آمده است:

"این مقاله ی چریکهای فدایی خلق [منظور مقاله رفرمیسم در پوشش مارکسیسم می باشد] قلب واقعیت تاریخی است. این گروه منزوی که بجز تبلیغات زهرآگین علیه سازمان فداییان (اقلیت) کار دیگری ندارد، با بی شرمی هر چه تمامتر مواضع سازمان فداییان (اقلیت) در مقطع انشعاب سال ۱۳۵۹ را چنین توضیح می دهد "آن سازمان رفرمیست در خرداد سال ۱۳۵۹ به دو بخش اکثریت

جمهوری اسلامی مشغول تدارک تعرض سیستماتیک و خونین به مردم سراسر کشور و علیه کمونیست ها و نیروهای سیاسی مبارز و مخالف بود، در اردیبهشت سال ۱۳۶۰ - یعنی فقط یک ماه مانده به هجوم وسیع رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به جای تلاش برای سازماندهی کارگران و مردم حاضر در صحنه برای تداوم انقلاب و تعرض به این رژیم، به مجلس جلادان حاکم نامه نوشت و با دیروزگی تمام به نمایندگان تبهکار مجلس پیشنهاد تلاش برای ایجاد زمینه برای "آتش بس و مذاکره" برای ایجاد "صلح دمکراتیک" (توجه کنید صلح دموکراتیک با جمهوری اسلامی دیکتاتور و جنایتکار) در کردستان را داد (کار شماره ۱۱۰ مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰) و در همان نامه از آن ها خواست که زمینه را برای یک "بحث و مناظره تلویزیونی و بدون سانسور" بین سازمان اقلیت و نمایندگان جمهوری اسلامی (بخوان با دشمنان قسم خورده مردم ایران) آماده کند. لطفا کمی شجاعت به خرج دهید و به افکار عمومی توضیح دهید آیا این لکه ننگ، یک موضع پرولتری بود یا موضعی رفرمیستی و سازشکارانه؟

۴- هنوز جوهر مرکب این توهم پراکنی و برخورد رسوا خشک نشده بود که جمهوری اسلامی با اعدام وحشیانه شاعر انقلاب، سعید سلطانپور و ریختن خون هزاران زن و مرد و کودک و نوجوان مبارز در خیابان ها در ۳۰ خرداد ۶۰ پاسخ درخواست ها و گدایی سازمان شما از ارتجاع برای ایجاد فضای بحث و مذاکره در جامعه و "صلح دمکراتیک در کردستان" را قاطعانه داد! در این مقطع، رژیم سرپا مسلح جمهوری اسلامی در همه جا جوخه های اعدام و چوبه های دار را بر پا ساخته بود و مشغول سلاخی توده ها و نیروهای انقلابی و کمونیست در خیابان ها بود ولی سازمان اقلیت که غرق در رفرمیسم بود به رغم ادعاهای پرطمطراق ولی تو خالی اش با وجود آن که از "دوران انقلابی" و "کشاکش انقلاب و ضد انقلاب" در جامعه و "نبرد سرنوشت ساز" و "ضرورت تاکتیک تعرضی" داد سخن می داد حتی از دادن شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" طفره می رفت، بله حتی در آن مقطع نیز هنوز سازمان اقلیت جرات نمی کرد تا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را در نشریه خود مطرح کند. در این مقطع مهمترین و رادیکالترین شعار اقلیت "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" (حزبی که توسط یک جناح از رژیم برپا شده بود) در کنار در خواست مضحک تشکیل "مجلس مؤسسان" از حاکمیت جمهوری اسلامی بود. اگر شرایط بحرانی آن روز جامعه و اعمال سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم، آیا جز از این است که سازمان درخواست کننده "مجلس مؤسسان" و

مجموعه اینها یک موضع پرولتری بود یا موضع سازشکارانه و رفرمیستی؟

۲- سازمان رفرمیست اقلیت پس از انشعاب با وجود این ادعا که ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را در مجموع "ضد انقلابی" ارزیابی می کند، تا مدت های مدید، هم به هواداران صدیق و انقلابی این سازمان - که بدون شناخت رهبران خود با اعتقاد به خط انقلابی و سنت های فدایی برای نبرد با رژیم آماده بودند - و هم به کارگران و توده های تحت ستم به پاخاسته ای که از دوسال قبل همه جا در میدان مبارزه بوده و حتی با گرفتن سلاح در گنبد و گردستان و برخی نقاط دیگر عملاً درگیر یک جنگ نابرابر با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بودند، رهنمود عدم مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی می داد و تأکید می کرد که: "سیاستی" که "با طرح شعارهای سرنگونی، جنگ در گردستان را با هدف سرنگونی بلاواسطه حاکمیت کنونی به پیش می برد نمی تواند سیاستی مبتنی بر تحلیل علمی از شرایط عینی و استراتژی صحیح باشد"، و تأکید می کرد که این سازمان در این مرحله "هدف سرنگونی ی حاکمیت" را ندارد (کار شماره ۶۷ تیر ماه ۵۹). این موضع به ویژه در گردستان جایی که کارگران گردستان و خلق گرد با هجوم سیستماتیک ارتش و پاسداران ضد خلقی برای نابودی و سرکوب جنبش این خلق روبرو بودند، تنها عقب ماندگی از توده و رفرمیسم مژمن سازمان اقلیت را به نمایش می گذاشت. به واقع، در گردستان، جایی که چریکهای فدائی خلق، آن جا را "سنگر انقلاب" می نامیدند و به سهم خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و در جهت اوج یابی یک مبارزه مسلحانه توده ای در آن دیار تلاش می کردند، سازمان فداییان اقلیت چوب لای چرخ مبارزات رادیکال کارگران و توده های زحمتکش و مسلح گردستان می گذاشت و عاجزانه رهنمود می داد "جنگ در گردستان در شرایط کنونی نمی تواند سرنگونی حاکمیت را هدف بلاواسطه خود قرار دهد". از این هم حقیرانه تر، اقلیت خواهان "تنظیم خواست های حداقل" خلق گرد (به نیابت از این خلق که فرسنگ ها جلوتر از چنین پیشروانی، برای تحقق خواست های خود سلاح به دست گرفته و می جنگیدند) برای "برقراری صلح" بودند - که جز ترمز زدن به سیر مبارزات قهرمانانه خلق گرد، فریب توده ها و فرصت دادن به جمهوری اسلامی جنایتکار و آزادی گش معنای دیگری نداشت.

چه کسی بدون پا گذاردن روی حقیقت و بدون نمایش بی شرمی و فریبکاری می تواند ادعا کند که این یک موضع انقلابی و نه رفرمیستی و راست روانه بوده است؟

۳- در جریان تعقیب پیگیرانه همین مواضع رفرمیستی، زمانی که رژیم سرکوبگر و وابسته به امپریالیسم

درخواست هم هست که به روی کاغذ می آید؛ با این توضیح که از هم اکنون می توان قول داد که واکنش شما در مقابل این فاکت ها اگر مثل سابق "سکوت" نباشد، موج تازه ای از شانتاژ و ناسزا گویی های کودکانه و بیمارگونه علیه فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و نظرات آن ها خواهد بود.

۱- اقلیت پس از تولد اش در انشعاب سال ۵۹ که یک انشعاب دیر اما انشعابی درست از دار و دسته فرخ نگهدار خائن بود، تا مدت ها و حتی تا زمان برگزاری اولین کنگره سازمانی خود در آذر ماه سال ۱۳۶۰ هنوز دلش پیش "اکثریت" رفرمیست آن سازمان و دار و دسته ضد انقلابی فرخ نگهدار مانده بود. رهبران سازمان شما در اولین کنگره سازمانی خود در مقابل دیدگان پر تعجب هواداران پر شور فدایی، پشتیبانی شان از انشعاب از یک دار و دسته رفرمیست و در حال استحاله ضد انقلابی (دار و دسته نگهدار و کشتگر) را با اعلام "زودرس" بودن آن انشعاب نشان دادند. اگر حاشا می کنید می توانید به اسناد کنگره تان در آذر ماه سال ۶۰ رجوع کنید، به آن جا که کنگره سازمان شما در اسناد خود انشعاب از دار و دسته نگهدار جنایتکار را "زودرس" خواند!

از ۲۲ بهمن سال ۵۷ تا خرداد ۱۳۵۹، کسانی که بعداً رهبران اقلیت شدند بدون استثناء در جریان تمامی سیاست ها و اقدامات رفرمیستی و سازشکارانه و حتی ضد مردمی باند حاکم بر سازمان فدایی بوده و شانه به شانه آن ها حرکت کردند - از همکاری در تصفیه سیاسی سازمان از نظرات انقلابی و اعلام "اخراج" رفیق اشرف دهقانی (آنهم در حالی که می دانستند که رفیق اشرف خود با دیدن مواضع و برخوردهای سازشکارانه دست اندرکاران آن سازمان از آن جدا شد و اخراجی در کار نبوده است) و مسدود کردن راه بر انقلابی ترین جناح سازمان یعنی معتقدین به تنوری مبارزه مسلحانه گرفته تا ارسال نامه و آرزوی "سلامتی خمینی" جلاد و دفاع از دولت ملی بازرگان و ...

با وجود این رسوایی ها پس از گذشت یک سال از انشعاب، در زمانی که ماهیت سازشکارانه دار و دسته نگهدار - کشتگر بیش از پیش در میان مردم ایران روشن شده بود، رهبران سازمان شما توسط تربیون کنگره شان برای همکاران سابق شان پیام می فرستند که می بایست در آن سازمان به قول خود "سوسیال رفرمیست" و در واقع خدمتگذار نظام حاکم بیشتر باقی می ماندند!

آیا ممکن است پس از گذشت تمامی این سال ها - در صورتی که هنوز کمی وجدان کمونیستی در شما باقی مانده - بگویند آیا

این سئوالات در مورد عملکرد و ماهیت سازمان تان پاسخ دهید.

امید که مسئولین این سازمان اگر هنوز گوشه‌ای برای شنیدن و چشمی برای دیدن دارند به جای آن که در مقابل هر انتقاد و نقد نظری، "سلاح" برکشند و یا از طریق گردانندگان گروه‌های مجازی خود، زبان به فحاشی و ناسزاگویی هیستریک علیه مخالفان شان بکشایند، برای رشد سطح نظری و مارکسیستی خودشان هم که شده حرفی برای گفتن و استدلالی برای شنیدن ارائه دهند. وحدت واقعی در مقابل دشمن مشترک بین نیروهای دلسوز جنبش و بویژه جریاناتی که هنوز ادعای نمایندگی از ارزش‌ها و سنت‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را دارند نیازمند جریان یک مبارزه ایدئولوژیک سالم و نه از طریق شلیک فحش و ناسزا پراکنی امکان پذیر است.

نکته آخر نیز خطاب به مسئولان گروه پیش‌تاز است که بهتر است از گذشته ناکام خویش درس بگیرند و وارد مقایسه‌های ابلهانه و کودکانه بین قد و قواره جریان خود با مثلاً چریک‌های فدایی خلق نشوند. این یک ثف سربالاست و جز رسوایی و سقوط بیشتر برای گروه "پیش‌تاز" و سازمان متبوعش نتیجه‌ای ندارد. چرا که وقت زیادی لازم نیست تا هر انسان و مخاطب سیاسی بی‌طرفی که در شرایط کنونی جنبش در حال فعالیت مبارزاتی نظری و عملی علیه رژیم تبهکار جمهوری اسلامی ست با یک بررسی از میزان این فعالیت‌ها بفهمد که کدام نیرو با تمام توان علیه دشمنان کارگران و توده‌های تحت ستم مبارزه می‌کند و فعالیت‌هایش باعث جلب حسن نظر بسیاری در جنبش به سوی او گشته و در واقعیت امر چه نیرویی در میان نیروهای انقلابی و رادیکال "منزوی" ست.

ع. شفیق، تیر ماه ۱۳۹۸

زیر نویس: (*) در همین رابطه ذکر یک مثال عینی موضوع را آشکار می‌کند. با وجود استقبال بدنه مبارز تشکیلات اقلیت از سیاست تشکیل جوخه‌های رزمی که - با هر نقصی در اهداف دفاعی و چشم انداز آن - قرار بود مبین "تاکتیک تعرضی" علیه رژیم تبهکار حاکم باشد، و با وجود این که در لرستان و بخصوص در شهر بروجرد در آن مقطع، چندین جوخه رزمی و مسلح تشکیل شدند، هنگامی که نیروهای متشکل در این هسته‌ها بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ در صدد انجام چند طرح همزمان برای عملیات نظامی و حمله به نیروهای سرکوبگر و پاسداران در شهر برآمدند، با دستور تشکیلاتی مسئولین رده بالای سازمان این طرح‌ها در مرحله عمل متوقف شدند و طولی نکشید که ده‌ها تن از هواداران صدیق و جان بر کف این سازمان که در همین جوخه‌ها سازمان دهی شده بودند، بدون شلیک یک گلوله دستگیر و اعدام شدند.

نوعی از تاکتیک مسلحانه علیه رژیم می‌پردازد. اما در عمل همه می‌دانند که این تاکتیک، به طور جدی هیچ نقشی در پراتیک این سازمان ایفاء نکرد و از سوی رهبری رفرمیست این سازمان مورد پشتیبانی قرار نگرفت. (*) اساساً به دلیل پشت کردن رهبران اقلیت به تئوری مبارزه مسلحانه پرولتری چریک‌های فدایی خلق و فقدان یک استراتژی مبارزاتی در نزد آنان، تعداد بی‌شماری از هواداران و فعالین این سازمان با آن همه شور و انرژی مبارزاتی، بدون این که فرصت و امکان دست زدن به عملی علیه رژیم داشته باشند، به مسلخ گاه‌های جمهوری اسلامی فرستاده شدند.

۷- و سرانجام اگر این نمونه‌های مورد اشاره در اثبات رفرمیست بودن اقلیت برای گردانندگان گروه پیش‌تاز که سر خود را مانند کبک در برف فرو کرده‌اند و می‌پندارند کسی آن‌ها را نمی‌بیند کافی نیست، می‌توان آن‌ها را به جمع بندی خود رهبران این سازمان در کنگره آذر ماه ۶۰ یعنی یک سال پس از انشعاب از رفقای اکثریتی شان در مورد پراتیک سازمان شان رجوع داد که اعتراف می‌کنند: "فقدان هدف و نقشه‌ی معین برای مداخله‌ی انقلابی در مبارزه‌ی طبقاتی، دنباله‌روی از جریان خود به خودی امور" در عمل رویه و مشی شان بوده است (نشریه کار، شماره ۱۴۰، صفحه ۲) و به این ترتیب بدون "قلب واقعیت"، خود، بر "رفرمیست" بودن این سازمان حداقل تا آن مقطع صحه می‌گذارند - که البته این عبارات بی‌روح و فاقد اصالت، ثمره‌ای هم جز تسکین خود آنان نداشت.

"فقدان هدف و نقشه معین برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی" در عمل یعنی فدا کردن جنبش خلق به پا خاسته ثرکمن در بارگاه بورژوازی حاکم، یعنی تلاش برای جلوگیری از حرکت جنبش مسلحانه توده‌ای خلق گرد برای گسترش مبارزه و کسب قدرت سیاسی، یعنی محدود کردن مبارزه خلق گرد به خواست "صلح دمکراتیک" از رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، یعنی احتراز از شعار مرگ بر حاکمیت ضد خلقی، یعنی نوشتن نامه به مجلس ارتجاع و تقاضا از تبهکاران حاکم به جای سازماندهی مبارزه توده‌ها برای سرنگونی رژیم و بالاخره یعنی فرستادن هواداران انقلابی سازمان به طور دست بسته به سلاح خانه بورژوازی حاکم. به نظر مارکسیست‌ها، این‌ها تجلیات آشکار رفرمیسم هستند که سازمان شما عمیقاً به آن آغشته بوده و می‌باشد.

اکنون وظیفه شماست که اگر چنین جمع بندی‌ای را "قلب واقعیت" می‌دانید به میدان بیاوید و به جای توطئه و فحاشی به

سر دهنده چنان شعارهایی - هر جریانی که می‌خواهد باشد - در بهترین حالت یک جریان رفرمیست است؟

۵- بله! این سازمان مدعی "ستاد رزمنده پرولتاریا" بودن و در واقع رفرمیست، علیرغم سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی و اعمال ضد خلقی آن و در حالی که توده‌ها در سراسر ایران به هزار و یک زبان خواهان سرنگونی آن بودند و در گردستان هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی سلاح به دست گرفته و می‌جنگیدند، تا حوالی آذر سال ۶۰ هنوز از دادن شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" خودداری می‌کرد و به شعار رفرمیستی و "توده‌ای" مسلکانه "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" آویزان شده بود؛ یعنی تنها خواهان نابودی یک بخش از حاکمیت سرمایه داران زالو صفت و سرکوبگر و نه کل حاکمیت آنان یعنی رژیم جمهوری اسلامی بود. آیا این واقعیت جز لکه‌نگ سیاسی برای جریان رفرمیستی نیست که هنوز با چسبیدن به نام فدایی داعیه تداوم و تکامل خط سازمان کمونیستی رادیکال و محبوب توده‌ها در نیمه اول دهه پنجاه را دارد؟ خواننده بی‌طرف می‌تواند خود قضاوت کند و ببیند که آیا این "قلب واقعیت" است یا بر عکس توصیف واقعیت سازمان اقلیت در آن برهه؟

۶- مطالعه تمام مواضع سازمان فداییان اقلیت (که در نشریات کار این جریان در سایت آن موجود است) نشان می‌دهد که سازمان متبوع گروه تلگرامی "پیش‌تاز" تا ۳ تیر سال ۶۰ پیگیرانه و در هر فرصتی توده‌ها و سازمان‌های سیاسی را از "زیر سؤال بردن مستقیم حاکمیت" و "سرنگونی" کلیت جمهوری اسلامی بر حذر می‌دارد، چرا که مطابق ادعاهایش، ادعاهایی که در تخالف کامل با واقعیات مشخص و عینی قرار دارند "هنوز مستقیماً نمی‌توان از توده‌ها سرنگونی قهر آمیز حاکمیت را طلب کرد" (کار شماره ۱۱۵، مورخ ۳ تیر ماه ۱۳۶۰). این سازمان تنها زمانی که با شلیک گلوله‌های نیروهای مجاهدین و مبارزه مسلحانه (البته فاقد برنامه و چشم انداز) این سازمان در صحن جامعه مواجه می‌شود به تکاپو افتاده و ضمن ستایش آن عملیات با نام "ترور انقلابی" و "عملیات مسلحانه نیروهای انقلابی" و ... مشاهده این امر که صغیر گلوله‌های مجاهدین یعنی یک سازمان غیر کمونیستی و شعار "مرگ بر خمینی و رژیم او" از طرف آن‌ها بسیاری از هواداران صدیق انقلابی سازمانش را به علت مشاهده بی‌عملی و رفرمیسم سازمان اقلیت به سوی خود می‌کشاند عجولانه و شتابزده ضمن اعتراف به "سرکوب‌های پی در پی دیوانه وار" حکومت به طرح "جوخه‌های رزمی" و

فریبرز سنجرى

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف (بخش دوم و پایانی)

توضیح "پیام فدایی": اخیراً انتشارات نگاه "در تهران، کتابی را منتشر نموده که مدتی پیش به کوشش فردی به نام انوش صالحی به وسیله "نشر باران" در سوئد انتشار یافته بود. کتاب "حماسه سیاهکل" که نویسنده اش، انوش صالحی، آنرا به رفیق حمید اشرف منتسب نموده است، در شرایطی در ایران و زیر نظارت دستگاه سانسور جمهوری اسلامی باز نشر می یابد که در همان زمان چاپ در خارج از کشور، با شک و شبهه جدی دوستان رفیق حمید اشرف و یاران او مواجه شده و جعلی بودن آن از سوی تعدادی از آگاهان و فعالین سیاسی با تکیه بر شواهد غیر قابل انکار به اثبات رسیده بود. اما نویسنده بدون توجه به همه دلائل و استدلال های ارائه شده از جمله در مقاله "کتاب سازی به نام رفیق حمید اشرف"، که به قلم فریبرز سنجرى انتشار یافت، بازهم روی دروغ های خود پافشاری کرده و حال با اجازه جمهوری اسلامی مبادرت به چاپ آن در داخل کشور نموده است. نوشته ای که اکنون به نظر خوانندگان پیام فدایی می رسد مدت کوتاهی پس از انتشار این اثر جعلی در سوئد توسط رفیق فریبرز سنجرى نگاشته شد و اکاذیب انوش صالحی در انتساب این اثر به رفیق حمید اشرف در آن افشاء گردید. با توجه به سیاست شناخته شده رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و اتاقهای فکر آن در خدشه وارد کردن بر شخصیت چهره های انقلابی مردم و سمبلهای مبارزاتی جوانان ما، اکنون با انتشار دوباره این کتاب در ایران با اجازه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، "پیام فدایی" به نشر دوباره این نوشته اقدام می کند.



نویسد: "اواخر زمستان کار ما، شناسائی بود که روز های جمعه صورت می گرفت چون من و سماعی دانشجوی بودیم و روز های جمعه تنها فرصت ما بود...". واضح است که هر کس همین دو جمله را آن هم با چند خط فاصله بخواند متوجه می شود که اگر نویسنده این جزوه رفیق حمید بوده او نمی توانسته در آن واحد رفیق سماعی را هم معلم و هم دانشجو قلمداد کند. دانشجویی که تنها روز های جمعه بیکار است و معلمی که با وجودش یک خانه به خانه های گیلان اضافه می شود! از آن جا که در واقع رفیق سماعی دانشجو بود و نه معلم و خود رفیق حمید هم در جمعبدی سه ساله در رابطه با وی نوشته است که: "رفیق سماعی جوان دانشجوی فعالی بود" تنها کسانی می توانند چنین اشتباهی را مرتکب شوند که قصدشان آن است که از میان انبوه مدارکی که بدست شان افتاده، داستانی سر هم کنند و آن را به نام یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق به مردم قالب نمایند!

مورد دیگری که باز هم نشان می دهد این نوشته نمی تواند متعلق به رفیق حمید اشرف باشد اشتباهی است که از هر کس سر بزند از رفیق حمید سر نمی زد. در صفحه ۴۶ جزوه مزبور نویسنده می نویسد که: "دو نفر از رفقای سال ۴۶ از زندان آزاد شده بودند" در این جا انوش صالحی زیر نویس گذاشته و متذکر شده است که "این دو نفر فرخ نگهدار و محمد مجید کیان زاد بودند". قبل از پرداختن به این موضوع بهتر است ادامه مطلب را از جزوه منتشر شده که ادعا شده به قلم رفیق حمید اشرف است، دنبال کنیم: "ما علتش را نمی دانستیم ولی به هر حال آزاد شده بودند. رفیق صفائی این خبر را به فال نیک گرفت. احساس می کرد علیرغم دشواری های بسیار، روزه های امید نیز

گروه خرابکار" شده بود که در آن اشاره نام ابولحسن خطیب ذکر شده بود. (۳) همچنین رفیق حمید می دانست که ابولحسن خطیب به وسیله سازمان امنیت دستگیر شده و این ساواک بود که به آن خانه یورش برد و آن چمدان مملو از اسناد درونی را پیدا کرد. در حالی که در این کتاب نوشته شده که "پلیس برای بازرسی آن جا ریخته و..." رفقای آن دوره و از جمله رفیق حمید در مورد کاری که توسط ساواک انجام شده بود لفظ "پلیس" را به کار نمی بردند. برای نمونه رفیق حمید در جزوه خود "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" می نویسد: "به هر حال انتظار بیش از حد، و عدم یک سازمان محکم زیر زمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به گروه ما شروع شد". بنابراین اگر کسی تاریخ دستگیری ابولحسن خطیب که به دستگیری رفیق غفور حسن پور منجر شد را "دی ماه چهل و نه" بنویسد و به جای سازمان امنیت از پلیس نام برد خود نشان می دهد که این شخص نمی تواند رفیق حمید اشرف باشد.

تناقض ها

جدا از مواردی که در بالا توضیح داده شد مطالعه کتاب، خواننده را با تناقضاتی مواجه می سازد که نمی توان آن ها را به رفیق حمید نسبت داد. برای نمونه در صفحه ۲۱ نوشته شده که: "سماعی به وسیله سامع به من معرفی شده بود که در گیلان معلم بود." و در ادامه می نویسد: "بدین سان ما با وجود او و رحیمی دو خانه در گیلان داشتیم". اما نویسنده کتاب منتشر شده به نام رفیق حمید که رفیق سماعی را معلم قلمداد می کند، در ادامه مطلب این را فراموش کرده و می

در این کتاب شاهد مواردی هم هستیم که با این که موضوع اصلاً بار امنیتی نداشت اما از آوردن نام فرد مورد نظر خودداری شده است. برای نمونه در صفحه ۹۰ جزوه مزبور وقتی که نویسنده می خواهد اولین سر نخ هائی که به ساواک اجازه داد ضربات خود به گروه جنگل وارد سازد را بیان کند می نویسد: "در دی ماه چهل و نه در جریان یک تظاهرات دانشجویی یکی از دانشجویان دانشکده فنی گرفتار می شود. این دانشجوی اعتصابی...، به جای آدرس منزل خود، آدرس منزل دوستش را می دهد. پلیس برای بازرسی آن جا ریخته و چمدان را کشف می کند". این موضوع در ارتباط با تاریخ گروه جنگل روشن است که سرخ ضربه، دستگیری یکی از دانشجویان مرتبط با این گروه بود. اما این دانشجوی که نویسنده از ذکر نامش خودداری کرده است ابولحسن خطیب نام داشت که اتفاقاً دانشجوی همان دانشکده ای بود که خود رفیق حمید اشرف در آن جا تحصیل می کرد. معلوم نیست نام ابولحسن خطیب که بیانش فاقد هرگونه بار امنیتی است و ساواک هم آن را می دانست چرا از طرف نویسنده ای که همه جا اسامی گروه را حتی با نام اصلی و نه مستعار می نویسد در این جا قید نمی شود. آیا این نشان نمی دهد که نویسنده این جزوه هر کس بوده علاقمند بوده است که تنها برخی اسم ها را با برجستگی مطرح کند؟ اما در این جا دو نکته قابل توجه دیگر هم وجود دارند، اولاً ابولحسن خطیب روز ۱۶ آذر سال ۴۹ دستگیر شد و نه در "دی ماه چهل و نه" همه کسانی هم که به تاریخ سازمان چریکها علاقمند بوده و هستند نیز این تاریخ را می دانند. به خصوص که در روزنامه های رژیم شاه در ۲ دی ماه سال ۴۹ و پس از شو تلویزیونی مقام امنیتی (پرویز ثابتی) در رابطه با فعالیت های تیمور بختیار اشاره ای هم به دستگیری "یک

منتقل می شده است. اما آن چه که در نقل قول مزبور باید روی آن تمرکز نمود این ادعا است که: "جزئی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". این ادعا که از قول رفیق حمید اشرف مطرح شده کاملاً نادرست است. در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" در صفحه ۲۳۹، ایرج واحدی پور از دوستان بیژن جزنی و از مسئولین تشکیلات تهران حزب توده و همکار آن زمان "اسلامی" یا همان عباس شهریاری نوشته است که "بیژن، عباس شهریاری را در سال ۴۳ ملاقات کرده بود" و در باره او به ایرج واحدی پور گفته بود: "شخص رابط همان قاتلانی است که یک بار سراغ" او هم رفته است. بنابراین اگر بیژن جزنی، عباس شهریاری یا همان اسلامی، مرد هزار چهره ساواک را شخصی "قاتلانی" تشخیص داده، نمی توانسته معرف او به بقیه گروه آن هم جهت "همکاری" برای ادامه "مبارزه" باشد. از سوی دیگر رفیق حسن ضیاء ظریفی خود دوست ایرج واحدی پور بوده و پس از دستگیری رفقا عباس سورکی و بیژن جزنی در ۱۹ دی ماه سال ۴۶ چون جانی برای

مخفی شدن نداشته در خانه ایرج واحدی پور اقامت می گیرند و از همین طریق هم با شهریاری با نام مستعار "مهندس" در تماس قرار گرفته و با او مذاکره کرده بود. بالاخره هم وی درست در همین رابطه همراه با رفیق احمد افشار دستگیر شد. رفیق حسن ضیاء ظریفی در نامه ای که از زندان برای برادرش نوشته و در صفحه ۵۷ کتابی که برادرش ابوالحسن ضیاء ظریفی تحت نام "زندگینامه حسن ضیاء ظریفی" در بهار سال ۱۳۸۲ منتشر کرده درج شده است می گوید: "پس از دستگیری من و گذشت چند ماهی، چون فشار برای دستگیری ۵ نفر از دوستان ما که اسم شان لو رفته بود زیاد شده بود، آن ها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف کمک خواستند و او دو باره آقای مهندس را به دوستان ما که طبعاً از جریانی که بر من گذشته بود اطلاع نداشتند معرفی کرد". در این جا منظور از دکتر الف همان ایرج واحدی پور می باشد و منظور از مهندس نیز اسلامی (عباسعلی شهریاری نژاد) می باشد. بنابراین روشن است که پنج نفر از رفقای فراری گروه جزنی از طریق ایرج واحدی پور با تشکیلات تهران و در رأس آن مرد هزار چهره ساواک، عباس شهریاری تماس گرفته اند. از این جا معلوم می شود که نیازی نبوده که بیژن جزنی که بر اساس آن چه در "جنگ جزنی" آمده، تازه پس از چهار ماه اولین ملاقات را با همسر و پدر همسرش داشته، شهریاری را از زندان به بقیه گروه معرفی کند! ناشی گری نویسندگان واقعی این کتاب تنها به این



نفر همان هائی است که در چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف در سال ۱۳۹۵ در کلن در مراسم جریان "اکثریت"، سخنران بودند.

موارد دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند کتاب مورد بحث توسط رفیق حمید اشرف نوشته نشده است. اما در این جا برای جلوگیری از زیاد شدن حجم این نوشته به مواردی که در بالا به آن ها پرداخته شد بسنده می کنم. در پایان تنها به نکاتی اشاره می کنم که از زبان رفیق حمید اطلاعاتی غیر واقعی به خواننده کتاب منتقل می کند.

چند نکته قابل تعمق

نکته اول: در صفحه دوم کتابی که به نام رفیق حمید اشرف منتشر کرده اند، تاکید شده که: "سعید کلانتری، دای بیژن جزنی بود و مادر سعید به ملاقات او می رفت و خبر های زندان را می آورد و این اخبار و پیام ها توسط زن سعید که به خانه مادر سعید رفت و آمد داشت به رفقا می رسید. جزنی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". در این جا به این نمی پردازم که مادر سعید که می شود مادر بزرگ بیژن به ملاقات او نمی رفته بلکه خواهر سعید یعنی مادر بیژن منطقاً به ملاقات او می رفته است. به این هم کاری ندارم که بنا به نوشته همسر بیژن در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" (این کتاب در بهار ۱۳۷۸ در پاریس منتشر شده است) پیام های بیژن از زندان از طریق او به بیرون

یک به یک پیدا می شوند. آزادی دو رفیق قدیمی و دو یار دیرینه، فکر دیدن آن ها و دوش به دوش آنان به مبارزه ادامه دادن، برای یک مبارز قدیمی لذت بخش و خوشحال کننده است. رفیق صفائی خیلی خوشحال بود و از تماس گرفتن با آن ها صحبت می کرد. او امیدوار بود که آن ها به زودی به گروه بپیوندند."

منتشر کننده این جزوه درحالی داستان سرایی فوق را به رفیق حمید اشرف منتسب کرده است که اگر واقعی بود او می بایست خوشحالی خود و رفیق صفائی را از آزادی چهار نفر از گروه جزنی ابراز می کرد نه تنها دو نفر! چون اگر کسی نداند، رفیق حمید با خواندن روزنامه های آن زمان می دانست که به مناسبت ۲ آبان روز تولد محمد رضا شاه، در میان ۵۲ نفری که به درخواست منوچهر پرتو وزیر دادگستری آن زمان عفو گرفتند، چهار نفر هم از وابستگان به "گروه جزنی" قرار داشتند. بر اساس آن چه در روزنامه های آن زمان درج شد این چهار نفر عبارت بودند از فرخ نگهدار، قاسم رشیدی، مجید احسن و محمد

مجید کیان زاد. این خبری بود که روزنامه های آن زمان در روز یکشنبه سوم آبان ماه منتشر نموده بودند. (جهت اطلاع خواننده، لینک کلیشه روزنامه آن زمان در زیر نویس این نوشته گذاشته می شود). (۴)

بنابراین رفیق حمید اشرف نمی توانست چهار زندانی آزاد شده را به دو زندانی تقلیل دهد. چنین اشتباهی تنها از کسانی سر زده است که به وسیله "امداد های غیبی"، متن تایپ شده این جزوه جعلی را به انوش صالحی و دستنویس آن را به فرخ نگهدار رسانده اند!

و حاصل کار، کتابی به نام "حماسه سپاهکل" گشته که در صفحه اول آن نوشته شده که "سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود".

از طرف دیگر آیا این اتهام به رفیق حمید اشرف می چسبد که اولاً چهار زندانی آزاد شده از "گروه جزنی" را که از زندان آزاد شده بودند را نصف کرده و تنها به دو نفر محدود کند؟ ثانیاً هنوز آن ها را ندیده و از تصمیم شان برای ادامه مبارزه و یا همکاری با گروه جنگل مطلع نشده، به خیال پردازی پرداخته و از خوشحال کننده و لذت بخش بودن رؤیای دوش به دوش آنان، مبارزه کردن سخن بگوید؟ آن هم رفیق حمید اشرف که همه زندگی اش بیان گر بیگانه بودن او با چنین خیال پردازی هائی بود. راز این امر را موقعی بیشتر می توان دریافت که بدانیم منظور این کتاب از آن دو

"گاف" دادن ها خلاصه نشده و به واقع حد و مرزی ندارد!

ارتباط با گروه رفیق احمد زاده

بخشی از کتاب چاپ شده به نام رفیق حمید اشرف به روابط گروه جنگل با گروه رفیق احمد زاده اختصاص دارد. در همین رابطه قید شده که پس از این که رفیق عباس مفتاحی جهت جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی - که از اعضای گروه جنگل بود - با وی تماس می گیرد و به او "پیشنهاد کار گروهی مسلحانه" را می دهد، از آن جا که رفیق "عباس فرد شناخته شده ای بود" پس از بحث های مفصل قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند". این ملاقات در اوایل شهریور ماه ۴۹ دست داد و عباس به نمایندگی از طرف گروه احمد زاده اعلام داشت که ما معتقد به استراتژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود. بنابراین در شرایط فعلی باید دست به سازمان دهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود". (صفحه ۴۱ کتاب مورد بحث)

در همین چند خطی که از کتاب مزبور در اینجا ذکر کردم چندین اشتباه بزرگ وجود دارد. اولاً به هیچ وجه آن طور که در این کتاب نوشته شده است ، قرار نشده بود که "عباس با صفائی ملاقاتی بکند". بر اساس آن چه که رفیق عباس مفتاحی در سال ۵۰ و در اتاق شماره ۵ اوین قدیم در جمع رفقای فدائی حاضر در آن اتاق تعریف نمود ، ملاقات مزبور اصلاً به این شکل نبود. از آن جا که خود من در آن اتاق حضور داشتم ام ، می توانم صحبت های رفیق عباس را در این جا توضیح بدهم. پس از این که رفیق عباس با هدف جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی به گروه خودش با وی تماس گرفت ، در جریان بحث های مفصلی که با هم داشتند ، تقریباً هر دو متوجه شدند که هر یک روابط سیاسی دیگری هم دارند. به همین دلیل هم به پیشنهاد رفیق ناصر قرار شد رفیق عباس رفیق دیگری از دوستان رفیق ناصر را ببیند. به همین منظور رفیق عباس به خانه رفیق ناصر می رود و در اتاقی که با پرده به دو قسمت تقسیم شده و چراغ ها هم خاموش شده بودند ، با رفیق دیگر شروع به بحث می کند. بنابراین رفیق عباس نمی دانست که دارد بر سر قرار رفیق علی اکبر صفائی می رود. در نتیجه وقتی که در کتاب نوشته می شود قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند" به هیچ وجه با واقعیت انطباق ندارد. از آن جا که رفقا علی اکبر و عباس در گذشته و در شهر ساری با هم آشنا و در تماس بودند؛ در جریان گفتگو ها هر دو رفیق از روی شیوه حرف زدن و صدا ،

همدیگر را شناخته و این موضوع را به یکدیگر گفتند. در نتیجه پرده حائل را کنار زده و مذاکرات را در فضای جدیدی تداوم دادند. در این مذاکرات به دلیل رعایت مسائل امنیتی نه رفیق عباس ابعاد گروه خود را بازگو می کرد و نه رفیق علی اکبر اطلاع می داد که در تدارک رفتن به کوه می باشد. شاید اگر هر دو آن ها واقعیت آن چه که بودند را به دیگری اطلاع می داد ، روند همکاری های دو گروه شکل دیگری به خود می گرفت ولی اصل رعایت اصول مخفی کاری در شرایط دیکتاتوری ، آن ها را از این کار باز داشته بود.

زمانی که رفیق عباس با رفیق صفائی در حال بحث و گفتگو بود کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته شده بود و اتفاقاً رفیق عباس تعریف می کرد که در جریان صحبت هایش با رفیق علی اکبر به این کتاب هم اشاره می کرد تا جایی که یک بار رفیق صفائی به رفیق عباس می گوید چرا تو همه اش به یک جزوه استناد می کنی! بنابراین با توجه به این واقعیت رفیق عباس نمی توانسته است بگوید که "ما معتقد به استراتژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود." نیازی نیست که من در این جا بگویم که آن چه در این کتاب و از قول رفیق حمید به رفیق عباس نسبت می دهند با واقعیت در تعارض است. چرا که هر کس به خود کتاب رفیق مسعود مراجعه کند متوجه می شود که اولاً نام کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" است و نه "استراتژی جنگ چریک شهری" و در واقعیت هم دنیائی تفاوت هست بین کسانی که "استراتژی" خود را "جنگ چریک شهری" اعلام می کنند با کسانی که مبارزه مسلحانه را هم استراتژی هم تاکتیک دانسته و در صددند با توسل به مبارزه مسلحانه به تدریج حمایت معنوی توده ها را جلب کرده و هر زمان امکان یافتند در جهت جلب حمایت مادی توده ها حرکت کرده و در بستر جنگی توده ای و طولانی دشمن را نابود سازند.

بر اساس گفته های رفیق عباس مفتاحی در این مذاکرات در حالی که رفیق عباس ضمن تاکید بر ضرورت مبارزه مسلحانه بر تقدم تاکتیکی مبارزه مسلحانه در شهر نسبت به کوه تاکید می کرد (به این معنا که بدون وجود پشت جبهه ای در شهر تداوم کار چریکی در کوه امکان پذیر نیست.)، اما رفیق صفائی این "تقدم تاکتیکی" را به حساب این می گذاشت که رفیق عباس به مبارزه در کوه بهای لازم را نمی دهد. به هر حال مذاکرات دو طرف به سرانجام نرسید و قرار شد رفقای دیگری این بحث ها را دنبال کنند. که در عمل از طرف گروه جنگل رفیق حمید اشرف و از طرف گروه رفیق عباس مفتاحی، رفیق

در ادامه این موضوع نویسنده کتاب مزبور در رابطه با خصوصیات شخصی عباس شهریاری نوشته است که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هایی را که به او می دادند مو به مو اجرا می کرد". اولاً رفیق حمید اشرف شخصاً با شهریاری در تماس نبود و بطور طبیعی شناختی از وی نداشته است که چنین تصویری از وی ارائه دهد. ثانیاً باید دانست که پس از این که عباس شهریاری توسط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در ۱۴ اسفند ۱۳۵۲ به سزای اعمال خود رسید در گزارش نظامی این عملیات که در نبرد خلق شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴) درج شده است در مورد شهریاری نوشته شده است که: "مرد هزار چهره ماموریت بسیار ورزیده و تعلیم دیده که در کار خود حرفه ایست و با رموز کار مخفی کاملاً آشناست و مهارت های زیادی در تغییر قیافه و تیپ دارد".

این گزارش که در زمان حیات رفیق حمید نوشته شده و در نبرد خلق درج شده است آشکارا در تقابل با اظهار نظری قرار دارد که در کتابی که به نام رفیق حمید منتشر شده در مورد عباس شهریاری به وی نسبت داده شده است. همچنین در کتابچه ای هم که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق در رابطه با این عملیات منتشر شد در باره "خصوصیات این جاسوس بی شرم" نوشته شده است که فردی: "کار کشته و هوشیار بود، کمتر رد پائی از خود بر جای می گذاشت". همچنین در مورد وی نوشته شده است که: "او در هر کجا که موقعیت مشکوک می یافت، برق آسا می گریخت و هر گونه رد پائی را از پشت سر خود پاک می کرد". آیا با این همه باز هم می توان آن چه در این کتاب به رفیق حمید نسبت داده شده را واقعی تلقی نمود؟ از سوی دیگر کسی که سال ها نفوذی ساواک در حزب توده بوده و ده ها نفر را برای ساواک به دام انداخته که تعدادی از آن به دام انداخته شده ها هم بخشی از رفقای "گروه جزئی" بودند را آیا می توان فاقد هر گونه "ابتکار عمل" معرفی کرد؟ اسلامی یا همان عباس شهریاری مامور کار کشته ساواک بود که تمام زرنگی های لازمه اجرای نقش جنایت کارانه اش را دارا بوده است.

بنابراین چنین اظهار نظری در باره عباس شهریاری از به اصطلاح قلم حمید اشرف مبنی بر این که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هایی را که به او می دادند مو به مو اجرا می کرد" ، نمی تواند نظر رفیق حمید باشد.

مطالعه این کتاب نشان می دهد که نویسندگان آن با تکیه بر نوشته های خود رفیق حمید و اطلاعاتی که چه در کتاب های منتشر شده از سوی وزارت اطلاعات موجود است و چه از اسناد ساواک به دست آمده است ، با قاطعی کردن دروغ و راست ، مبادرت به ساختن داستانی به نام "حماسه سیاهکل" اثر رفیق حمید کرده اند. داستانی که چون متعلق به رفیق حمید نمی باشد مملو از اشتباه و تناقض و دروغ است. به همین دلیل با قاطعیت باید گفت که این کتاب را به هیچ وجه نباید به حساب رفیق حمید اشرف گذاشت.

شهریور ۱۳۹۵
زیر نویس ها:

۳- در پایان این شو تلویزیونی از مقام امنیتی در باره دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان سؤال شد و او ضمن تکذیب این امر تاکید کرد که گروهی خرابکار دستگیر شده اند که ۴ نفرشان دانشجوی بوده اند و نام این چهار دانشجو را اعلام نمود که در همان زمان در روزنامه ها درج شد. البته در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" در رابطه با دستگیری رفیق حسن پور نوشته شده که: "در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید" که این تاریخ نادرست می باشد.

۴- در زندان عادل آباد شیراز ، فرخ نگهدار در رابطه با آزادی اش از زندان ، آن هم حدود دو سال و نیم زودتر از موعد پایان یافتن محکومیتش ، به نویسنده این سطور گفت که تقاضای عفو نوشته و به همین دلیل هم زودتر آزاد شده بود. بنا به رسم آن زمان ، کسانی که خواهان عفو بودند ، برای شاه نامه نوشته و ضمن تائید سیاست های وی ، تقاضای خود را طرح می کردند که فرخ نگهدار هم چنین کرده بود.

<http://www.siahkal.com/index/left-col/rooznameh-etelaat-Farrokh-Negahdar.pdf>

۵- البته در نوشته هایی که واقعا متعلق به رفیق حمید می باشد هم در توصیف نظرات و دیدگاه های گروه رفیق احمد زاده اشتباهات فاحشی وجود دارد که بهتر است در فرصت دیگری به آن ها پرداخته شود.

۶- جالب است که منتشر کننده این کتاب هم با علم به این که برای جلب اعتماد جوانان نباید هیچ اشاره ای به اسناد ساواک و نوشتجات وزارت اطلاعات بکند ، در زیرنویس هایی که برای کتاب نوشته به جای روشن کردن منبع استناد خود صرفا می نویسد: "در برخی منابع" آمده است. در حالی که در واقع، آن منابع در خیلی از مواقع کتاب های وزارت اطلاعات می باشند.

پروژه هائی بیفتند. به خصوص که بدون شک دیر یا زود این کتاب در ایران هم پخش خواهد شد. هر چند آینده بیشتر روشن خواهد کرد که آن دست های آلوده ای که به چنین کار مذمومی متوسل شده اند ، چه اهداف پلیدی را دنبال می کنند. اما مطالعه این نوشته تا همین جا هم تا حدی روشن می سازد که آن امداد های غیبی که این جزوه را در اختیار انوش صالحی و فرخ نگهدار قرار دادند، چه خیالاتی در سر دارند. اگر به جمله آخر این کتاب مراجعه کنیم باز هم تا حدی اهداف کتاب سازان معلوم الحال را درک خواهیم کرد. آن جا که از قول رفیق حمید اشرف می نویسند که گناه این بی خبری روستانیان که در دستگیری رزمندگان سیاهکل شرکت کردند و: "خلق را رویاروی فرزندان راستین خویش قرار" دادند ، از کیست؟ آیا واقعا رفیق حمید که همواره با افتخار از سیاهکل به عنوان آغاز مبارزه مسلحانه در ایران علیه دشمنان خلق نام می برد، می توانست معتقد باشد که در آن نبرد، خلق، رویاروی فرزندان راستین خود قرار گرفته بود؟ چنین ترهاتی از ذهن کتاب سازانی بر می آید که چهل سال پس از شهادت رفیق حمید هنوز هم با ورشکستگی تمام و استفاده از هر ابزار کثیفی خود را محتاج خراب کردن و خدشه دار ساختن چهره کمونیست هائی می بینند که با رزمشان تاریخ ایران را دگرگون ساختند.

در خاتمه ضروری است که تاکید کنم که تاکنون از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ده ها اثر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر شده است که در آن ها اطلاعاتی های جمهوری اسلامی با دست بردن در اسناد به جا مانده از ساواک ، خط مورد نظر خود را علیه سازمان چریکها و رهبران و چهره های شناخته شده آن پیش برده اند که در میان آن ها کتاب وزارت اطلاعات به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷" و کتاب "نهضت امام خمینی" برجستگی بیشتری داشته اند. اما از آن جا که مردم مبارز ما و جوانان آگاه مان با شناختی که از وزارت اطلاعات دارند می دانند که نباید به نهادی و کسانی که "کسب و کارش" مرگ است ، اعتماد کنند، حال برای فریب آن ها روش دیگری برگزیده و به نام یکی از شناخته شده ترین رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق (رفیق حمید اشرف) کتاب می نویسند و آن را توسط کسانی که مارک "اطلاعاتی" ندارند به چاپ رسانده و منتشر می کنند تا شاید به این وسیله خطوط مسموم خود را پیش ببرند.(۶)

مسعود احمدزاده در ارتباط با هم قرار گرفتند.

حال توجه خواننده را به این جملات رفیق مسعود جلب می کنم که در قسمت نتیجه گیری کتابش در همان سال ۴۹ نوشته است: "یک مبارزه چریکی در روستا، بدون حمایت سیاسی - نظامی شهر و کار سیاسی - نظامی نیرو های شهری پیروز نخواهد شد. اینک این سؤال پیش می آید که درست است چنین مبارزه ای در روستا که از حمایت شهر برخوردار نباشد سرانجام شکست خواهد خورد ، اما آیا چنین مبارزه ای را آغاز هم نمی توان کرد؟ اگر به حمایت شهر در آینده ای قابل پیش بینی اطمینان نسبی داشته باشیم و تا چنین موقعی بقای چریک روستا تضمین شود ، باز هم نمی توان چنین مبارزه را شروع کرد؟ این جاست که باید از عالم کلیات خارج شویم و دقیقا به شرایط میهن خود توجه کنیم" (صفحه ۱۴۶ قطع جیبی) آیا این جملات به معنای آن است که رفیق عباس معتقد بود که "در شرایط فعلی باید دست به سازماندهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود."؟ این را هم بگویم که رفیق مسعود در همان اتاق اوین و در جمع رفقا می گفت که "تقدم تاکتیکی به معنای تقدم زمانی نیست". خلاصه باید گفت که آن چه در کتاب مزبور در باره نظرات رفیق عباس و گروه رفیق احمدزاده ، پویان، مفتاحی گفته شده و به آن ها نسبت داده شده نادرست و بی پایه است.(۵)

نتیجه گیری

با مطالعه کتاب مذکور با نام "حماسه سیاهکل" که چهل سال پس از شهادت رفیق کبیر حمید اشرف به نام وی منتشر شده است ، هر کس کمترین اطلاعی از تاریخ سازمان فدائی و روش های کار انقلابیون در جنبش انقلابی مردم ما در دهه ۵۰ داشته باشد ، فوراً متوجه می شود که این کتاب نه نوشته رفیق حمید بلکه یک پروژه کتاب سازی به نام وی می باشد. در این نوشته تلاش شد تا با رجوع به خود کتاب ، عدم انطباق آن با واقعیت و نادرستی انتساب آن به رفیق حمید اشرف نشان داده شود. در این جا لازم می دانم که تاکید کنم که در این نوشته به خیلی از موارد دیگری که در کتاب مزبور وجود دارند و با نظرات رفیق حمید و سبک نگارش وی و یا اساسا با تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در انطباق نمی باشند ، نپرداخته ام تا مطلب کنونی بیش از اندازه طولانی نشود، به خصوص که می توان در آینده به این امر پرداخت.

هدف از نگارش این مطلب صرفا هشدار به جوانانی است که امکان دارد با شنیدن نام رفیق حمید اشرف که به عنوان یکی از سمبل های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شناخته شده است چنین کتابی را واقعی تصور کرده و در دام چنین

احساس صمیمیت و خودی بودن داشتم با این یکی ها کاملاً بیگانه بودم. این احساس های شکل گرفته در دوران کودکی همیشه با من ماندند.

در رابطه با فقر خانواده، همچنین من صبحانه های ناخوش آیند و حتی نفرت انگیز روزهای مدرسه در کلاس اول و دوم را به یاد دارم. تکه ای نان بیات با پنیر بسیار بدمزه بدون چای شیرین، صبحانه هر روز بود. پنیر در همان روز از دکان کریم آقا در بغل خانه خریداری می شد. آبا گاه یک ۵ ریالی کف دست من می گذاشت و می گفت برو از کریم آقا پنیر بخر و من با دلخوری این کار را می کردم. نمی دانم بر سر آن پنیر چه بلاهائی آمده بود که بو و طعم بسیار بدی داشت. این پنیر را آبا به زور با تکه نانی به خورد من می داد چون جز با دعا و مرافعه نمی توانستم آن لقمه نان و پنیر را قورت بدهم. جالب است که چند سال پیش متوجه شدم که هیچوقت گرایشی به خوردن پنیر نداشته ام و به یاد آوردم دلیل این امر باید همان زده گی من از پنیر صبحانه دوره کودکیم باشد. البته پس از پی بردن به این امر توانستم با قهر سالهای طولانی ام با پنیر کنار بیایم و سعی کردم مفهوم "سبزی خوردن با پنیر" که خیلی ها با لذت از آن تعریف می کنند را دریابم.

حقوق بهروز هر چند کم بود ولی خانواده را از بحرانی که به خاطر فقدان ممر معاش ثابت به آن دچار شده بود در آورد، به این معنا که آبا به هر حال ماهانه مبلغی برای خرج خانواده در اختیار داشت و در خانه این صحبت در میان بود که با معلم شدن بهروز برای گذران امور، تضمینی به وجود آمده است. اما در واقعیت امر حقوقی که در آن سالها (همچون امروز) به معلمان دبستان یا به دبیران می دادند بسیار اندک بود به طوری که این امر در سال ۱۳۴۰ باعث یک حرکت مبارزاتی و اعتراض و تظاهرات معلم ها در سراسر کشور شد (به این موضوع در ارتباط با عملکردهای بهروز و یارانش خواهم پرداخت).

توصیف شرایط زندگی خانواده بهروز مسلماً محیطی که بهروز در آن دست و پا می زد را به طور هر چه عینی تر بیانگر است. او در چنان شرایطی از همان زمان معلم شدن در ده ممقان، وقتی عصر پنجشنبه به تبریز می آمد برنامه ای برای انجام کاری البته همواره با صمد در تبریز داشت. روح پژوهشگری و عطش یادگیری در صمد و بهروز باعث آن بود که آنها با حساسیت نسبت به هر موضوعی برخورد کنند. بهروز چه به دلیل پایگاه طبقاتی خود و بزرگ شدن در خانواده ای با افکار و عقاید چپ، با مذهب و عقاید مذهبی مرزبندی داشت. اما در جامعه ای که او و یارانش در آن زندگی می کردند درست بر خلاف امروز اسلام در میان مردم سیطره زیادی داشت به گونه ای که گویا بخشی از زندگی بود و هر کسی می بایست



اشرف دهقانی

به یاد گرامی

بهروز دهقانی

که در پیوند

اندیشه و عمل

صمیمی بود! (۱۳)

هایمان را می گرفتیم. اما یک بار فرصت گریه حسابی دست داد.

آن روز به قول معروف هوا بس ناجوانمردانه سرد بود. شدت سرما چنان بود که به سختی می توانستم جلوی گریه ام را بگیرم. وقتی به کلاس رسیدم دیدم همان چند نفر از بچه های همکلاسی ام از شدت رنج سرما گریه می کنند. تن ها از درد سرما به فریاد در آمده بودند و درد تن و دست های یخ زده می خواست با اشک چشمها آرامشی بیابد. من هم که بچه ها را در این حالت دیدم دیگر جلوی گریه هایم را نگرفتم و به آنها پیوستم. حال همگی ما در حالی که باز در جا بالا و پائین می پریدیم و دستهایمان را به هم می ساییدیم، گریه هم می کردیم.

اکنون صحنه را جلوی چشم خود دارم : چند دخترک با چهره های پاک و بی آلایش کودکانه شان، با کت های زوار در رفته و ژنده به تن و کفش هایی به پا که به هیچوجه مناسب سرمای زمستان تبریز نبودند، حلقه وار پا به زمین می کوبند. اشک از چشمانشان جاری است. صدای طبل کوتاه بر آمده از کوبیدن پاهایشان بر زمین با صدای ریز گریه هایشان که شبیه نوای ریز سنتوری بود در هم می آمیزند و آنها با چشمان پر اشک عاصی و غمناک، چشم در چشم هم دوخته و دستهای کوچک شان را به هم می ساینند. گوئی رقصی در حال اجرا است؛ اما رقصی که شادی محرک آن نیست، رقص گریه، رقصی که شدت سرما به آنها تحمیل کرده بود. چنین صحنه ای چنان در اعماق وجود انسان جای می گیرد که هرگز فراموش نمی شود.

در کلاس ما تنها تعداد انگشت شماری پالتوی حسابی و کفش و دستکش های گرم داشتند که من همواره مرزی بین خود و آنها احساس می کردم؛ و همانقدر که نسبت به بچه های هم طبقه ای خودم

از همان آغاز که بهروز حقوق معلمی اش را دریافت کرد با این که مقدارش بسیار اندک بود، او از آن حقوق ناچیزش مبلغ ناچیزتری را برای تأمین مخارج خودش بر می داشت و بقیه را تماماً به آبا (مادرمان) می داد که برای کل خانواده خرج کند. به این ترتیب بهروز از ۱۸ سالگی مسئولیت تأمین معاش یک خانواده متشکل از پدر، مادر، دو خواهر (من و روح انگیز) و یک برادر (محمد) را به عهده گرفت و نان آور اصلی خانه شد. با معلم شدن بهروز اگر چه خانواده به ممر معاش ثابتی دست پیدا کرد ولی مقدار آن آنقدر کم بود که به خصوص در آغاز نتوانست خانواده را از فقر و گرسنگی نجات دهد. خاطره ای را از دوران کودکی خودم به عنوان یک نمونه از شرایط فقر خانواده در اینجا می نویسم.

من دوران کودکی خودم که تازه به مدرسه می رفتم را به یاد دارم. روزهایی را به یاد دارم که صبح در هوای سرد زمستان تبریز روانه مدرسه می شدم. با این که آبا با وصله- پینه، کُتی برایم تهیه کرده بود ولی آن کُت و لباس تنم هر چه بودند عهده دار مقابله با سرمای سخت زمستان نبودند. من تمام راه خانه به مدرسه که چند کوچه دراز فاصله بود را می دویدم تا گرم شده و از سرما در امان باشم و یخ نکنم. بعضی وقتها چنان سرمای شدیدی احساس می کردم که به سختی می توانستم جلوی گریه ام را بگیرم، و به واقع گاه فاصله بین راه خانه تا مدرسه را گریه کنان می دویدم. البته کمی مانده به درب مدرسه اشکهایم را پاک می کردم، غرورم اجازه نمی داد که بچه ها گریه کردنم را ببینند. تا معلم بیاید و بخاری نفتی فکسنی کلاس را روشن کند با چند نفر از بچه های کوچک همکلاسی ام که وضعی بهتر از من نداشتند برای گرم کردن خودمان در همان کلاس به حالت درجا بالا و پائین می پریدیم و دستهای لخت بی دستکش مان را به هم می ساییدیم. چشم در چشم هم داشتیم و هر طور بود جلوی گریه

ساعدی اولین بار از طریق صمد با بهروز و کاظم و دوستان حول آنها آشنا شده بود. او چگونگی آشنائی خود با صمد را چنین توصیف کرده است:

"من حقیقت قضیه را بگویم. آشنایی من با صمد بهرنگی در سطحی است که من او را از بچگی می‌شناختم. صمد محصل دانشسرای مقدماتی بود و من اصلاً نمی‌شناختمش، مثل هزاران نفر دیگر، توی کتابخانه آمد با ترس و لرز، من آنجا بودم دیدم یک بچه جوانی آمد و لباس ژنده‌ای تنش است و «چه باید کرد» چرنیشفسکی را می‌خواهد....."

تبریز را می‌گویم. کتابفروشی «معرفت» بود. حتی گفت که این را می‌خواهم و یارو گفت همچنین کتابی نیست. من تعجب کردم که این بچه چه جوری می‌خواهد این را. بعد صدایش کردم، ترسید. من یک مقداری از کتابهایم را از قبل از ۲۸ مرداد قایم کرده بودم توی صندوق و توی یک باغ چال کرده بودیم. گفتم من دارم و با من راه افتاد و آمد، یعنی از وقتی که محصل بود من او را شناختم تا دم مرگش". (برگرفته از گفتگوی آقای ضیاء صدقی با غلامحسین ساعدی در پاریس به تاریخ ۱۳۶۳ برابر با ۵ آوریل ۱۹۸۴).

چرنیشفسکی یکی از انقلابیون به نام، فیلسوف ماتریالیست و دانشمند برجسته روسیه و رهبر جنبش انقلابی دموکراتیک در سالهای ۶۰ قرن نوزدهم در آن کشور بود. وی مورد احترام مارکس و انگلس قرار داشت. لنین بسیار او را ستوده و کتاب معروف خود "چه باید کرد" را هم به تأسی از کتاب او نامگذاری کرده است. این که صمد از چه طریقی از وجود چنان کتابی که به مثابه یک کتاب ممنوعه شناخته می شد آگاهی یافته بود یک طرف مسأله است ولی گشتن او به دنبال چنان کتابی خود از روحیه پویا و جستجو گر صمد حکایت می کند. شکی نیست که او آن کتاب را پس از دریافت از ساعدی نزد بهروز برده و با هم آن را مطالعه کرده بودند. این امر نیز نشانه ای از این واقعیت است که صمد و بهروز از نوجوانی کتابهای آنچنانی مطالعه می کردند، در عین حال که از منابع آگاهگرانه دیگری نیز به زبان مادری خود برخوردار بودند.

(ادامه دارد)

چشمگیری با جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد انقلابی با آن آشنا شده بود. چنان مطالعاتی، به واقع، بذ اندیشه های چپ و انقلابی را در همان نوجوانی هر چه بیشتر در وجود او و صمد بارور ساخته بودند. از این رو وقتی این دو رفیق در ده ممقان معلم شدند در آنجا نیز هیچ فرصتی را برای ارتقاء سطح آگاهی و دانش اجتماعی خود از دست نمی دادند.

از طرف دیگر دوستی آنها با غلامحسین ساعدی در تبریز، از همان نوجوانی در رشد و ارتقای سطح آگاهی شان کاملاً مؤثر بود. غلامحسین ساعدی در همان زمان نه فقط یک نویسنده با استعداد و دارای مطالعه و دانش لازم بود بلکه با توجه به برخورد مستقیمش با فرقه دموکرات آذربایجان و درک عملکردهای مثبت و منفی آن و مشاهده وقایع خونینی که در آذربایجان بعد از فرار رهبران فرقه دموکرات پیش آمد، و همچنین بودن در کوران مبارزات قبل از کودتای شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در عین حال از تجربه های سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه ای نیز برخوردار بود.

ساعدی شخصیت والائی داشت و انسانی بسیار صادق و با صفا بود. او که چند سال از بهروز و صمد و بقیه دوستان بزرگتر بود به راحتی با آنها در می آمیخت و سعی می کرد دانش و تجارب خود را به این جوانان منتقل کند. بعدها، بهروز در مسیر رفتن به کوه، محلی را به ما نشان می داد و از قول ساعدی می گفت که اینجا محلی است که ساعدی و جمعیت بزرگی از مردمان مبارز تبریز که آماده مسلح شدن و نبرد با رژیم کودتا بودند در آنجا جمع شده بودند تا مسئولین حزب توده به آن محل آمده و آنها را مسلح کنند. اما آن مسئولین تنها به دادن قول به آنها اکتفاء کرده بودند. به واقع مسئولین و رهبران حزب توده به همانگونه که در طی دوازده سال در شرایط ضعف حکومت مرکزی جز راه سازش و مماشات با ارتجاع نیموده بودند بعد از کودتا نیز علیرغم آمادگی مردم برای مقاومت در مقابل دشمنانشان (امپریالیستهای امریکا و انگلیس که سازمانده اصلی کودتای ۲۸ مرداد بودند و ارتجاع داخلی)، حاضر نشدند به هیچ کار مبارزاتی و مقاومت انقلابی در مقابل رژیم کودتا دست بزنند.

تظاهر به قبول آن می کرد. قرآن نیز چنان مقدس شمرده می شد که مهمترین قسم ها روی آن انجام می شد و انگار که کتابی است که گویا به راستی از آسمان و از طرف خدا نازل شده است کسی نمی بایست در آن شک کند.

بی شک با نگرش از دید ماتریالیستی، این امر روشنی است که کتابهایی چون قرآن و انجیل علیرغم این که مقدس خوانده می شوند از آسمان نازل نشده و محصول کار انسان یا انسانهایی در یک دوره از تاریخ بشر می باشند. در نتیجه آن کتابها شرایط زندگی مردمان گذشته و افکار و ایده های مطرح در زمانی که آن کتابها به تحریر در آمده اند را در خود منعکس کرده اند. در شرایط آن زمان، بهروز و یا صمد چگونه می توانستند به این امر پی ببرند؟ مسلماً در درجه اول می بایست خود این کتابها مورد مطالعه قرار می گرفتند. نه بهروز و نه صمد کسانی نبودند که چیزی را چشم بسته قبول کنند. بنابراین آنها در همان زمان که در ده ممقان معلم بودند به این فکر افتادند که با خواندن قرآن و انجیل به مضمون شان به طور کامل پی ببرند. برای خواندن قرآن با توجه به وجود ترجمه فارسی از آن، مشکل چندانی نداشتند. ولی برای یاد گیری انجیل باید فردی مسیحی و به هر حال کسی که قادر به توضیح متن انجیل باشد را پیدا می کردند. در تبریز بیمارستانی به نام بیمارستان آمریکائی ها وجود داشت. صمد و بهروز به طریقی در آنجا فردی را پیدا کردند. او یک خانم مسیحی بود که آنها برای سردر آوردن از محتوای انجیل پیش او می رفتند و نزد او انجیل می خواندند.

در ارتباط با چگونگی ارتقای سطح دانش و رشد بهروز در حوزه ادبیات و کسب آگاهی های سیاسی و اجتماعی، باید به تلاش های خستگی ناپذیر او چه در دوره دانشسرا و چه هنگامی که برای کار معلمی به ده ممقان رفت و به واقع در تمام دوران معلمی اش اشاره کنم. در دوره دانشسرا به همانگونه که پیشتر توضیح دادم بهروز به همراه صمد با دست یابی به منبعی از ادبیات مترقی و آثار سیاسی به جا مانده از دوره فرقه دموکرات به زبان ترکی و مطالعه برخی دیگر از آثار مترقی و انقلابی به زبان فارسی در حد

در خلیج فارس چه می گذرد... از صفحه ۵

جنگی جنگ طلبان با کوبیدن بر طبل جنگ و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها، این نیروهای مخوف را "ناجی" مردم معرفی کرده و چشم امید بستن به اربابه جنگی "شیطان" را راه "رهایی" مردم ما از شر "شیطان" معرفی کرده اند اگر چه هر بار باصطلاح بور و رسوا شده اند. به همین ترتیب است موضع نیروهای مدافع نظام سرمایه داری حاکم و طرفدار جمهوری اسلامی در این بحران که با قبول ادعاهای رژیم وابسته جمهوری اسلامی مبنی بر "استقلال" این رژیم و "ملی" بودن آن و دشمنی طبقاتی اش با "شیاطین بزرگ و کوچک" به پشتیبانی از سیاستهای ضدردمی و مغایر با منافع ملی این حکومت پرداخته اند و به این وسیله ضمن بازی در بساط عوامفریبی جمهوری اسلامی و اربابان جهانی او، هر بار در فریب مردم ما نقش ایفا کرده اند.

(۲) بنا به اخبار منتشره از سوی خبرگزاری ها ترامپ در تاریخ ۲۴ ماه جون در پیامی توییتری نوشت: ۹۱ درصد نفت چین، ۶۲ درصد نفت ژاپن و مواد سوختی بسیای از کشورهای دیگر از تنگه هرمز می گذرد، بنابراین چرا ما باید از این خطوط کشتیرانی برای دیگر کشورها حفاظت و دفاع کنیم بدون اینکه هزینه آن را دریافت کنیم. همه این کشورها باید خودشان از کشتی هایشان در هنگام گذر از منطقه خطرناک خلیج فارس و تنگه هرمز حمایت و حفاظت کنند. وی افزوده است که ما حتی نیازی به حضور در خلیج فارس نداریم، زیرا ایالات متحده اکنون به بزرگ ترین تولیدکننده انرژی جهان تبدیل شده است.



میکیس تئودوراکیس، آهنگسازی از و برای توده‌های مردم

بدون شک زمانی که خواست معرفی سرشناس‌ترین دست‌اندرکاران مرفقی و انقلابی در چهارچوب موسیقی در میان باشد، نمی‌توان یاد "میکیس تئودوراکیس" Mikis Theodorakis هنرمند سرشناس یونانی را به میان نیاورد. او فردی است که سازنده بیش از هزار ترانه می باشد، که بسیاری از آنان به جاودانگی رسیده‌اند. تئودوراکیس هنرمند کمونیست و انقلابی است که در میان انقلابیون و روشنفکران سراسر گیتی از

محبوبیت بسیاری برخوردار است و بسیاری از ما بارها آهنگ ترانه‌هایی مانند زوربای یونانی، حکومت نظامی، زد و سربیکو را زمزمه کرده‌ایم.

میکیس تئودوراکیس در روز ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۵ (۷ مردادماه ۱۳۰۴) در جزیره "چیکوس Chicos"، که پنجمین جزیره بزرگ یونان است و در نزدیکی ساحل ترکیه قرار دارد چشم به جهان گشود. پدرش در جزیره کرتا به دنیا آمده بود و به کار وکالت اشتغال داشت و مادرش که در خانواده‌ای یونانی در شهر کوچک "چشمه" در ترکیه به دنیا آمده بود، زن خانه‌داری بود که بخش بزرگی از توان خود را به تربیت فرزندانش اختصاص داده بود. دوران کودکی میکیس همزمان با تحولات بسیار در یونان آن زمان بود و خانواده تئودوراکیس بارها در خلال این سالها ناچار به کوچ به نقاط گوناگون یونان شدند. همین امر دلیلی بر آن شد که میکیس که از همان کودکی علاقه ویژه‌ای به موسیقی داشت آشنایی به‌خصوصی به موسیقی فولکلور یونان و ترکیه پیدا کند. در همان دوران کودکی و نوجوانی اولین ترانه‌های خود را با ترنم موسیقی و بدون استفاده از آلات موسیقی ساخت.

بیش از ۱۷ سال نداشت که همزمان با اوج‌گیری تضادهای جامعه یونان و هر چه سرکش‌تر شدن آتش‌های جنگ جهانی دوم نخستین کنسرت خود را برگزار کرد که با استقبال بسیار روبرو شد.

در سال ۱۹۴۳ دنیای کوچک خود در جزایر یونان را ترک کرده و عازم آتن شد تا از آنجا به نیروهای مقاومت پیوسته و در کنار هم‌زمانش در جریان کمونیستس "الاس ELAS، ارتش آزادیبخش خلق یونان" در مقابل نیروهای نظامی ارتش انگلستان و نیروهای نظامی دست‌راستی یونانی بجنگد. در این سالها جنگ داخلی یونان که همزمان با جنگ جهانی دوم در این کشور

ارتباطات بسیار با دست‌اندرکاران جنبشهای گوناگون ضد سرمایه‌داری و ضدامپریالیستی بین‌المللی و شرکت فعال در حمایت از این جریانات، توانمندیهای خود را بالا برده و به رشد هر چه بیشتر خود در میان جریانات کمونیستی بین‌المللی یاری رساند.

در سال ۱۹۵۹ پس از اجرای کنسرت بسیار موفقیت‌آمیزی در لندن از سوی "داریوس میهاد"، آهنگساز شهیر فرانسوی نامزد به دست آوردن جایزه "کاپلی" که یکی از مهمترین جوایز موسیقی آن دوران ایالات متحده آمریکا بود شده و سپس این جایزه را از آن خود نمود.

در سال ۱۹۶۰ پس از شش سال دوری از وطن به یونان برگشت و بار دیگر فعالیت در راه گسترش موسیقی اصیل یونان را از سر گرفته و با نوشتن، تنظیم و اجرای ترانه Epitaphios (نعش) (۱) در سرزمین خود یک انقلاب فرهنگی به راه انداخت و نامش بار دیگر بر سر زبانها افتاد.

تئودوراکیس با توجه به آگاهی سیاسی خود و با باور به ایده‌های کمونیستی به این نتیجه رسیده بود که باید شعرهای پرمعنی را که نمادهایی از شرایط زندگی مردم و آمالهای آنها هستند را برگزیده و آنها را با آهنگهایی که در ذهن‌ها باقی هستند و با استفاده از سازهای اصیل و سنتی یونانی ساخته می‌شوند همراه کرد تا بدینگونه توانست در میان توده‌ها نفوذ کرده و خواسته‌های آنها را با زبانی ساده به میان آنها برسد. وی پس از مدتی کوتاه ارکستر کوچک آتن را پایه گذارد و توانست کار خود و همراهانش را سازماندهی تازه‌ای بخشیده و کنسرت‌های بسیاری را در یونان و برخی دیگر از کشورهای جهان سامان بخشد.

در این سالها یونان عرصه فعالیت‌های بسیار سیاسی بود و میکیس تئودوراکیس نیز با پیگیری بسیار در این فعالیتها شرکت داشت.

روز ۲۲ ماه می ۱۹۶۳ (اول خردادماه ۱۳۴۲) "گرگوری لامبراکیس Grigoris Lambrakis" (۲)، یکی از فعالان سیاسی چپ در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن و یکی از رفقای نزدیک تئودوراکیس، به وسیله دو فعال دست راستی یونانی ترور شده و پنج روز بعد در بیمارستان جان سپرد. این ترور تضاد نیروهای چپ و راست یونان را شدت بخشیده و بسیاری از فعالان چپ این

جاری بود اوج ویژه‌ای یافته بود. پس از چندی مبارزه رویاروی با دشمن اسیر نیروهای راست شده و به عنوان زندانی جنگی به اردوگاه اسرای جنگی در جزیره کوچک "ماکرونیسوس Makronisos" فرستاده شد. در زندان این جزیره تئودوراکیس مورد شکنجه بسیار قرار گرفت و از جمله دو بار او را زنده در حفرة‌ای که نقب کرده بودند قرار داده و بر روی او خاک ریختند تا به او بنمایانند که قصد دارند او را زنده به گور بنمایانند.

پس از رهایی از زندان به دانشکده عالی موسیقی در آتن راه یافته و تحت نظر "فیلوکیتیس اکونومیدیس Filoktitis Economidis" در کنار فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به تحصیل آکادمیک موسیقی پرداخت. در سال ۱۹۵۰، زمانی که ۲۵ ساله شده بود، به تحصیلات خود پایان داد و بعد به جزیره کرتا نقل مکان کرد. در این جزیره وی ریاست آکادمی چانیا، یکی از مدارس موسیقی در این جزیره، را به عهده گرفت.

در سال ۱۹۵۴ به همراه همسرش به پاریس رفت تا در مدرسه عالی موسیقی این شهر به تحصیل رشته‌های تجزیه و تحلیل موسیقی و ریاست ارکستر سمفونی بپردازد. در همین زمان نخستین اثر به یادماندنی کلاسیک خود، کنسرتو پیانویی برای اجرای بالت را خلق کرد.

در خلال سالهای اقامتش در پاریس (سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹) نخستین سمفونی خود را نیز نوشته و به کسب مدال طلای فستیوال موسیقی مسکو که داوری آن را موسیقیدان سرشناس روس "دیمتری شوستاکوویچ Dmitri Shostakovich" به عهده داشت نایل آمد.

در سالهای پس از پایان جنگ جهانی دوم، پاریس مرکز روشنفکری اروپا و اوج گرفتن اندیشه‌های مرفقی و انقلابی بین‌المللی بود. میکیس تئودوراکیس نیز با گرفتن

اساسی برای نزدیکی، همگامی، همکاری و پیوند افراد متشکل در سه جریان چپ برداشت. تلاشهای او در این راه به آنجا انجامید که "حزب کمونیست یونان Greek Communist Party" او را در انتخابات همان سال نامزد نمایندگی مجلس یونان نمود. پس از آن تئودوراکیس در دو دوره در خلال سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ و ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ یکی از نمایندگان آتن در مجلس یونان شد. او در خلال دو سال (بین ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲) به دولت نیز راه یافته و یکی از وزرای کابینه "کنستانتین میسوناکیس Konstantinos Mitsotakis" شد.

در خلال این سالها تئودوراکیس با استفاده از جایگاههایی که به دست آورده بود تلاش کرد تا آگاهی بین‌المللی نسبت به مسائلی همانند حقوق بشر، مسائل زیست‌محیطی و صلح را بالا ببرد. از جمله موفقیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی او در این سالها می‌توان از تأسیس "انجمن دوستی یونان و ترکیه" با همکاری دست‌اندرکاران فرهنگ و هنر در ترکیه یادکرد.

تئودوراکیس پس از مدتی از عضویت در کابینه و پس از آن در مجلس استعفا داد و فعالیت‌های هنری‌اش را از سر گرفت و رهبری دو ارکستر رادیو و یک گروه کر بزرگ را به عهده گرفت. او بار دیگر گام در راه برگزاری کنسرت‌های بسیار در گوشه و کنار یونان و دیگر کشورهای جهان گذاشت. فعالیت‌های هنری، فرهنگی و سیاسی میکس تئودوراکیس پس از پایان دهه ۱۹۹۰ نیز ادامه دارد. او بارها با شدت تمام در برابر اشغال فلسطین توسط اسرائیل، روابط سیاسی بین یونان و اسرائیل و علیه جنگ‌افروزی‌های ایالات متحده آمریکا، به ویژه در افغانستان و عراق، موضع گرفته است.

تئودوراکیس در روز اول دسامبر ۲۰۱۰ (۱۰ آذرماه ۱۳۸۹) "اسپیدا، جنبش غیروابسته مردم Spitha: People's Independent Movement" را با هدف ایجاد جایگاهی برای جمع کردن توده‌ها و دادن امکان ابراز عقاید سیاسی و گفتگو در مورد این عقاید به آنها پایه گذاشت. او در سالهای اخیر با توجه به اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور بارها در مقابل سیاست‌های دولت این کشور به ویژه در مورد گرفتن کمک‌ها و وام‌های اقتصادی از ارگانها و کشورهای بیگانه و دادن قول‌های سیاسی و اجتماعی این وام‌ها و کمک‌ها موضع گرفته است.

از کارهای هنری او در دهه‌های اخیر می‌توان از موسیقی بسیار زیبایی که برای یکی از اجراهای تئاتری "مکبث" در سال ۱۹۹۴ درست کرد، از موزیکی برای نمایش تراژدی "مدیا" در سال ۲۰۰۱ (۷) و



فرودگاه کوچکی بیرون از آتن به سوی پاریس روانه شود. همچنین به خانواده‌اش اجازه داده شد که یک هفته بعد با یک کشتی، یونان را ترک گفته و از طریق ایتالیا خود را به فرانسه رسانده و به او پیوندند. به این ترتیب دوران تبعید در خارج از کشور آغاز شد.

دوران چهارساله تبعید تئودوراکیس همراه با فعالیت گسترده او در کنار یونانیان تبعیدی و دیگر نیروهای انقلابی و مترقی علیه رژیم ژنرالها و در جهت مبارزات توده‌های مردم در گوشه و کنار جهان بود. در این دوران، تئودوراکیس با "سالوادور آلنده" (رئیس‌جمهور مترقی و منتخب مردم شیلی) و "پابلو نرودا" (شاعر انقلابی این کشور) ملاقات کرد و پس از چندی بر روی شعر زیبای "کانتو ژنرال Canto General" (ترانه عمومی) از نرودا (۳) آهنگی بسیار زیبا گذاشت (۴).

دیدارهای او در این سالها با افراد سرشناس زمان خود بسیار بودند و او در این دیدارها از برقراری آزادی و دموکراسی در تمامی جهان دفاع می‌کرد. از جمله دیدارهای او می‌توان از دیدار با جمال عبدالناصر، جوزپ تیتو، یاسر عرفات، اولوف پالمه و ویلی برانت یاد کرد. در همین سالها بود که او بسیاری از آثار به یادماندنی خود از جمله "حکومت نظامی State of Siege" و "سریکو Serpico" (که هر دو موسیقی متن فیلم بودند) را خلق کرد (۵).

پس از سقوط رژیم ژنرالها تئودوراکیس به همراه عده بسیار زیاد دیگری از یونانیان تبعیدی به میهن خود بازگشت. تاریخ بازگشت او ۲۴ جولای ۱۹۷۴ (۱۰ تیرماه ۱۳۵۳) بود. عده زیادی در فرودگاه جمع شده بودند و او را سر دست بلند کرده و ورود او به کشور را، به عنوان فرارسیدن بوی آزادی، جشن گرفتند.

از کارهای بسیار زیبای تئودوراکیس در خلال این سالها می‌توان از موسیقی بسیار زیبایی که او برای موسیقیایی کردن (گذاشتن موسیقی روی) اشعار "فدریکو گارسیا لورکا Federico García Lorca" شاعر انقلابی اسپانیایی خلق نمود یاد کرد. (۶)

او در سال ۱۹۷۸ با نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان "برای اتحاد جناح چپ" گامی

کشور از جمله تئودوراکیس را دوچندان فعال کرد. تئودوراکیس که به فعالیت‌های جمعی باور داشت به همراه بسیاری دیگر از فعالان چپ در کوچه و خیابان به اعتراض مشغول شد. وسعت اعتراضات آنگونه بود که "کنستانتینوس کارامالیس Konstantinos Karamanlis" نخست‌وزیر یونان ناچار به استعفا شده و حالتی بحرانی در کشور به وجود آمد. هزاران جوان معترض و مترقی یونانی سازمان "جوانان دمکرات لامبراکیس Lambrakis Democratic Youth" را به وجود آورده و تئودوراکیس را به ریاست آن برگزیدند.

سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی دورانی بحرانی در عرصه سیاست جهانی بودند: در کشورهای آفریقایی یکی پس از دیگری، اعلام استقلال از چنگال استعمار می‌شد. جنگ ویتنام در جریان بود، بحران کوبا جهان را تا درگاه رسیدن به جنگ جهانی سوم پیش برده بود، اعتراضات دانشجویی و خلقی بسیاری از کشورهای جهان را تکان داده بود، حکومت‌های نظامی یکی پس از دیگری در آمریکای لاتین با زور اسلحه توده‌ها را ناچار به سکوت می‌کردند و درست در همین دوره بود که در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ (۱۲ فروردین‌ماه ۱۳۴۶) ژنرالها برای بازداشتن توده‌ها در راه رسیدن به حکومتی مردمی، کودتایی نظامی را در یونان سازمان داده، قدرت را تصاحب کرده و دیکتاتوری شدیدی در کشور حکمفرما کردند. تئودوراکیس که می‌دانست نظامیان در پی دستگیری او هستند، زندگی مخفی را آغاز کرد. در همین دوران بود که او سازمان "جبهه میهن‌پرست Patriotic Front (PAM)" را پایه گذارد. در روز اول جون ۱۹۶۷ (۱۱ خردادماه ۱۳۴۶) دیکتاتورهای تازه به قدرت رسیده در طی اعلامیه شماره ۱۲ ارتش، اجرا، نواختن و حتی شنیدن موسیقی تئودوراکیس را ممنوع اعلام کرده و تلاش کردند که با ایجاد ترس و تهدید به زندانی شدن، همگان را ناچار به طرد این موسیقی نمایند.

۸۰ روز بعد (در ۲۱ آگوست، ۱۰ مردادماه) تئودوراکیس به دام نظامیان افتاد. او دستگیر و به زندان افتاد. ۵ ماه در زندان بود و سپس به همراه همسر و دو فرزندش در ابتدا به دهکده "زاتونا Zatouna" و سپس به اردوگاه زندانیان در "اوروپوس Oropos" تبعید شد. در دوران زندانی بودن و تبعید تئودوراکیس، بسیاری از روشنفکران و دست‌اندرکاران موسیقی و فیلم در اروپا و آمریکا برای آزادی وی تلاش کردند. سرانجام این تلاش‌ها به نتیجه رسیده و در ۱۳ آوریل ۱۹۷۰ (۲۴ فروردین‌ماه ۱۳۴۹) ژنرالها به شرط مخفی نگاه داشتن موضوع، اجازه دادند که تئودوراکیس با یک هواپیمای خصوصی از

oulos

https://www.youtube.com/watch?v=wfenyIRN7Ks&list=RDwfenyiRN7Ks&start_radio=1&ab_channel=GeorgeVidakis
https://www.youtube.com/watch?v=qYwKxb9JlaA&ab_channel=YiannisIliopoulos

(۷) این موسیقی را با استفاده از پیوندهای زیر شنیده و در پیوند نخست بخشی از متن آنرا به انگلیسی بخوانید:

https://www.youtube.com/watch?v=n97yL3Gc0MA&ab_channel=ctpcmh
https://www.youtube.com/watch?v=qrWNd8TwkWA&ab_channel=ZachosTerzakis

https://www.youtube.com/watch?v=aTpPuF47Xi4&list=OLAK5uy_nHW7TucSnPJC8s6M1LJoo44iF0NsLSivY&ab_channel=MikisTheodorakis-Topic

(۸) به فیلم بسیار کوتاه یادشده نگاه نمایید:

https://www.youtube.com/watch?v=3yyQIB-zaPM&ab_channel=AsterisKutulas

(۹) با استفاده از پیوندهای زیر به بخشی از گنجینه آثار تنودوراکیس دست می‌یابید:

https://www.youtube.com/watch?v=eNgVdj4M4KM&ab_channel=LolosP
https://www.youtube.com/watch?v=r4oJmSORz60&ab_channel=DjukiSan
https://www.youtube.com/watch?v=VTFKwwVhCdI&ab_channel=TRAHIOTIS

https://www.youtube.com/watch?v=Euts_I089HY&ab_channel=RaicJosip
https://www.youtube.com/watch?v=hfRbDFf49pc&ab_channel=roniyy1
https://www.youtube.com/watch?v=FR7L3Pugp0&t=2029s&ab_channel=FMRecords

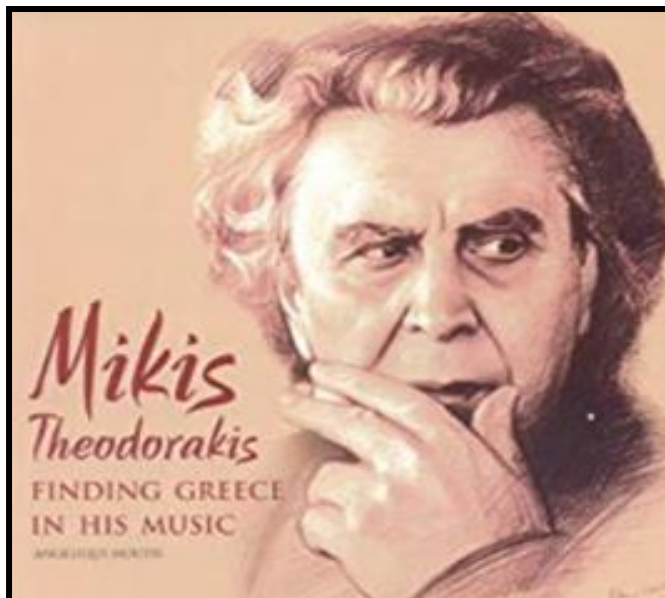
https://www.youtube.com/watch?v=YjW8maWFe04&ab_channel=MikisTheodorakis
https://www.youtube.com/watch?v=LPSclDvaNIg&ab_channel=GeorgeVidakis

https://www.youtube.com/watch?v=SGUPq3TvtcQ&ab_channel=PieterHendriks

https://www.youtube.com/watch?v=KNyFAEWJMGk&ab_channel=SvenBertilTaube-Topic

https://www.youtube.com/watch?v=28aoEwpSEXk&ab_channel=Kostasmeseos

https://www.youtube.com/watch?v=txC-VgIrcMc&ab_channel=ctpcmh



https://nl.wikipedia.org/wiki/Canto_General
https://sv.wikipedia.org/wiki/Canto_General

چند اجرای گوناگون از این اثر جاودان را شنیده، دیده و لذت ببرید:

https://www.youtube.com/watch?v=QeJdgUoF1AI&ab_channel=MeidadHalevi
https://www.youtube.com/watch?v=g0SgthJVbk4&t=2459s&ab_channel=%CE%9C%CE%AF%CE%BA%CE%B7%CF%82%CE%98%CE%B5%CE%BF%CE%B4%CF%89%CF%81%CE%AC%CE%BA%CE%B7%CF%82

https://www.youtube.com/watch?v=Uzcx4hYqjQ&ab_channel=MeidadHalevi

https://www.youtube.com/watch?v=mMp5PF7jems&ab_channel=StanislavPallekha

(۵) در مورد این فیلم‌ها در دو پیوند ابتدایی زیر خوانده و برای شنیدن این موسیقی‌های زیبا به پیوندهای پس از آنها مراجعه نمایید:

https://en.wikipedia.org/wiki/State_of_Siege

<https://en.wikipedia.org/wiki/Serpico>
https://www.youtube.com/watch?v=eWNNIF3j7FY&ab_channel=DjukiNew
https://www.youtube.com/watch?v=mLywS4Blpqw&ab_channel=Bcskoutalou

https://www.youtube.com/watch?v=39Tnt_AuNJQ&t=256s&ab_channel=MikisTheodorakis

(۶) این اشعار و موسیقی همراه آن را با مراجعه به این پیوندها بشنوید:

https://www.youtube.com/watch?v=wfenyIRN7Ks&ab_channel=GeorgeVidakis

https://www.youtube.com/watch?v=o2TL8eFmcq&ab_channel=YiannisIliopoulos

موزیکی که در سال ۲۰۱۲ برای فیلم "استفاده دوباره از مدیا Recycling Medea" ساخت، یاد نمود. در فیلم کوتاهی که برای معرفی "استفاده دوباره از مدیا" ساخته شده است تنودوراکیس نزدیک به ۹۰ ساله می‌گوید: "اگر در این روزها جوان بودم من را هم تروریست می‌خواندند" (۸) و بدینگونه نشان می‌دهد که از آرمانهای خود فاصله نگرفته است.

تنودوراکیس با وجود آنکه بزودی ۹۵ ساله می‌شود هنوز به فعالیت ادامه می‌دهد و در تابستان سال گذشته در هنگام اجرای کنسرتی از کارهای بسیار زیبایش به روی صحنه رفته و مورد تشویق بسیار قرار گرفت. (۹)

تهیه و تنظیم: نادر ثانی

پانویس‌ها:

(۱) با رجوع به پیوندهای زیر می‌توانید فیلم مستند بسیار خوبی در زمینه خلق این اثر را مشاهده نمایید. این فیلم به زبان آلمانی‌ست:

https://www.youtube.com/watch?v=M9bflPuYm_g&ab_channel=PieterHendriks

https://www.youtube.com/watch?v=M9bflPuYm_g&list=RDM9bflPuYm_g&start_radio=1&t=107&ab_channel=Piet

با رجوع به پیوند زیر این ترانه زیبا را بشنوید:

https://www.youtube.com/watch?v=b8OQJTNaEwc&ab_channel=chayum888

(۲) با رجوع به این پیوند می‌توانید درباره این انقلابی یونانی، فعالیتها و ترور او، که زمینه‌ای برای نوشتن فیلم دیدنی "زد" شد، بخوانید:

https://en.wikipedia.org/wiki/Grigoris_Lambrakis

در لینک زیر هم می‌توانید کمی بیشتر در مورد این فیلم به یاد ماندنی بخوانید:

[https://en.wikipedia.org/wiki/Z_\(1969_film\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Z_(1969_film))

(۳) اطلاعات بیشتر در مورد این اثر را با مراجعه به یکی از پیوندهای زیر (به انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی، فرانسه، هلندی و یا سوئدی) به دست آورید:

https://en.wikipedia.org/wiki/Canto_General

https://es.wikipedia.org/wiki/Canto_general

https://de.wikipedia.org/wiki/Canto_General

https://fr.wikipedia.org/wiki/Canto_General

گزارش کوتاهی از آکسیون ۴ آگوست ۲۰۱۹

در آمستردام - هلند



به فراخوان "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند"، روز یکشنبه چهارم آگوست ۲۰۱۹ برابر با ۱۳ مرداد ۱۳۹۸ آکسیونی از ساعت ۱۲/۳۰ تا ۳ بعد از ظهر در میدان دام آمستردام در دفاع از زندانیان سیاسی و کارگران زندانی و حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران برگزار شد. محل مراسم، همچون آکسیونهای قبلی با بنر ها و پوستر های مختلف و شعارهایی علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی تزئین شده بود. نوشته های افشاگرانه روی بنر ها که توجه عابری را به این حرکت جلب کرده و مطالبات تظاهرکنندگان در حمایت از کارگران و توده های ستمدیده ایران را به نمایش می گذاشت.

فعالین چریک های فدایی خلق ایران که یکی از نیروهای تشکیل دهنده این کمیته در هلند می باشند در اعتراض به بازداشت های وحشیانه کارگران مبارز و حامیان آنان و محاکمه ی ظالمانه کارگران دستگیر شده، برای افشای هرچه بیشتر سیاست های ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و "زندانی سیاسی، کارگر زندانی، آزاد باید گردد"، در این حرکت مبارزاتی شرکت کردند.

فعالین چریک های فدایی خلق ایران در آمستردام - هلند
۶ آگوست ۲۰۱۹

شرکت کنندگان در این حرکت مبارزاتی، بنرهای بزرگی حاوی تصاویری از اعدام ها و سرکوبگری های جمهوری اسلامی در طول چهل سال گذشته را در محل آکسیون به نمایش درآورده بودند که مورد بازدید عابریان و توریست ها قرار گرفت و بسیاری از آنان با مشاهده صحنه های شلاق زدن مردم توسط مزدوران رژیم و اعدام های در ملاء عام، حیرت خود را از ابعاد وحشیگری جمهوری اسلامی ابراز کرده و از آن تصاویر عکس می گرفتند. همچنین شعارهای "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "به اعدام و شکنجه در ایران باید پایان داده شود" و ... نیز توجه عابریان را جلب کرده و آن ها در رابطه با مسایل ایران با رفقای ما گفتگو کرده و سئوالات خود را مطرح می کردند که رفقا ضمن روشنگری در مورد اوضاع ایران و افشای چهره ضد مردمی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، پاسخ های مناسب را به آن ها می دادند.

در جریان این آکسیون که از ساعت ۳ بعد از ظهر آغاز شده بود، صدها اعلامیه به زبان انگلیسی در تشریح اوضاع بحرانی جامعه تحت سلطه ما، مبارزات کارگران و توده های محروم و بویژه وضعیت کارگران زندانی و زندانیان سیاسی و گرامیداشت یاد و خاطره زندانیان سیاسی ای که در دهه ۶۰ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند در میان جمعیت پخش شد و با استقبالی که از این اطلاعیه ها به عمل آمد، این اعلامیه ها به سرعت پخش و تمام شدند.

لازم به ذکر است که در فاصله ای کوتاه از محل آکسیون، نیروهای سازمان مجاهدین اقدام به برگزاری یک گردهمایی جداگانه کرده بودند که تنی چند از افراد وابسته به احزاب طبقه حاکم در انگلستان در آن به سخنرانی پرداختند. فعالین چریک های فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان از زمره نیروهای فراخوان دهنده برای برگزاری این آکسیون افشاگرانه بودند که سرانجام پس از یک ساعت و نیم، با موفقیت به پایان رسید.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
جاودان باد خاطره تمامی مبارزینی که در قتل عام زندانیان سیاسی به دست جلادان جمهوری اسلامی جان باختند!
کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

فعالین چریک های فدایی خلق ایران در لندن - انگلستان
۲۷ جولای ۲۰۱۹

گزارشی از تظاهرات دوم آگوست ۲۰۱۹

در استکهلم - سوئد



روز جمعه دوم آگوست ۲۰۱۹، در اعتراض به سرکوب کارگران و آزادیخواهان و با خواست آزادی فوری زندانیان سیاسی و کارگران زندانی، تظاهراتی در ساعت ۵ بعد از ظهر در مینت توریت شهر استکهلم برگزار شد. این تظاهرات از سوی احزاب و نیرو های چپ فراخوان داده شده بود و در پاسخ به این فراخوان بیش از ۲۰۰ نفر از ایرانیان مقیم این شهر در این تظاهرات شرکت کردند. فعالین چریک های فدایی خلق ایران در سوئد با آرم سازمان و بنری که نشانگر شکنجه و اعدام آزادیخواهان به دست دژخیمان جمهوری

لندن: گزارشی از آکسیون دفاع از زندانیان سیاسی

و کارگران دربند ایران



روز شنبه ۲۷ جولای ۲۰۱۹، به مناسبت فرا رسیدن سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی به دست جلادان رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و اعتراض به رنج و آزار زندانیان سیاسی و کارگران در بند، یک آکسیون مبارزاتی و افشاگرانه در میدان ترافلگار اسکوتر لندن برگزار گشت. این منطقه یکی از شلوغ ترین و پر رفت و آمدترین مناطق توریستی در مرکز شهر لندن می باشد که روزانه مورد بازدید هزاران تن از مردم و توریست هایی از ملیت های مختلف قرار می گیرد.



بوق زدن، حمایت خود را از آکسیون ابراز می کردند. در میان رهگذران، برخی از هموطنانی که برای دیدن افراد خانواده خود جدیداً از ایران به تورنتو سفر کرده اند نیز حضور داشتند که ضمن قدردانی از کار برگزار کنندگان آکسیون، با آنها در رابطه با وضعیت ایران و مظلوم جمهوری اسلامی گفتگو می کردند. در این میان جوانی که در ایران مدتی زندان کشیده بود، ضمن حمایت از آکسیون و همراهی کردن با شرکت کنندگان در هنگام سردادن شعار علیه جمهوری اسلامی، آثار شکنجه بر بدن خود را به تظاهرکنندگان نشان داد و گفت "ببینید جمهوری اسلامی با من چه کار کرده" است. حمایت بیدریغ هموطنان از آکسیون، جلوه روشنی بود از خشم و نفرت توده های ستمدیده در داخل کشور از دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم. مردمی که در زیر سلطه دار و شکنجه در جریان قیام دی ماه ۱۳۹۶ و مبارزات بعد از آن بار دیگر نشان دادند که تنها راه نجات از همه ظلم و ستم های جمهوری اسلامی، منجمله زندان و شکنجه و اعدام، اتحاد انقلابی برای سرنگون کردن این دیکتاتوری و نظام سرمایه داری وابسته به دست خود مردم آگاه و تحت رهبری کارگران رزمنده ایران است.

نابود باد جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته!
زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا
چهارم آگوست ۲۰۱۹

اسلامی بود در این حرکت شرکت کرده و تعداد زیادی از مقالات سازمان را در میان جمعیت توزیع نمودند. از جمله مقالاتی که در این حرکت در میان ایرانیان پخش شدند "درس های قیام دی ماه"، "موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی"، "ملاحظات در باره وابستگی ایران به امپریالیسم"، "درباره تئوری مبارزه مسلحانه"، "در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکتبری دیگر"، "ستم مضاعف به کارگران زن"، "رفرمیسیم در پوشش مارکسیسم و پاسخی به یک "نظر" می باشند. توریست های ملیت های مختلف از بنری که حاوی تصاویر شکنجه و اعدام در زیر سلطه جمهوری اسلامی بود به دفعات زیادی عکس گرفتند. شعار ها و بحث های اصلی در میان تظاهرکنندگان، حول آزادی زندانیان سیاسی، به ویژه کارگران زندانی و نفوذ امپریالیسم در ایران دور می زدند. در این تظاهرات علیه دادگاهی کردن کارگران زندانی شعار داده شد و بیدادگاه های رژیم جمهوری اسلامی توسط تظاهرکنندگان مورد اعتراض قرار گرفتند.

کارگر زندانی آزاد باید گردد!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب! پیروز باد کمونیسم!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد
سوم آگوست ۲۰۱۹

گزارشی از آکسیون دوم آگوست ۲۰۱۹

در تورنتو - کانادا

دنبال فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا، روز دوم آگوست ۲۰۱۹ در اعتراض به شرایط غیر انسانی زندان های جمهوری اسلامی و دستگیری های گسترده این رژیم سرکوبگر، آکسیونی در شهر تورنتو برگزار شد. در جریان این حرکت اعتراضی، سخنرانی هایی در افشای سیاستهای ضد مردمی جمهوری اسلامی و در دفاع از کارگران زندانی و ضرورت آزادی همه زندانیان سیاسی انجام شد. این حرکت اعتراضی مورد استقبال تعداد زیادی از رهگذران و به خصوص ایرانیان مقیم تورنتو قرار گرفت. برخی از راننده های اتوبوس و اتومبیل های شخصی با

گزارشی از تظاهرات در سوئد علیه سفر ظریف ... از صفحه ۲۰

بسته بودند که برای اعتراض به رژیم دزد و وابسته و قاتل کارگران و زنان و جوانان ایران و میزبانانش به این تظاهرات آمده بودند. پس از تجمع اولیه، جمعیت به سوی ساختمان وزارت خارجه سوئد به راه افتاد و شعارهای بسیاری به زبان های فارسی و سوئدی سر داده شد که برخی از آنها به شرح زیر بودند: "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی"، "ظریف جنایتکار، استغاف لوون (نخست وزیر سوئد) فریبکار"، "جاسوسخانه های رژیم در سوئد تعطیل باید گردند" و ... در جریان این تظاهرات، مأمورین پلیس تمامی افرادی که تلاش می کردند صدای توده های تحت ستم ایران را از خیابانها به کریدورها و اتاقهای وزارت امورخارجه برسانند، با استفاده از اسب، سگ و باتوم، به طور وحشیانه ای مورد تهاجم خود قرار می دادند. در این تهاجمات چند تن از معترضان مورد ضرب و جرح قرار گرفته و چند نفر نیز دستگیر شده و به بازداشتگاه فرستاده شدند. تظاهرات ایرانیان آزاده در استکهلم علیه وزیر خارجه منفور جمهوری اسلامی و میزبانان و حامیان سوئدی اش و برخورد وحشیانه پلیس سوئد با معترضین، به خوبی نشان داد که چگونه و برغم تمامی ادعاهای دروغین مقامات سوئد در مورد دفاع از "آزادی" و "حقوق بشر" و "دمکراسی" و "حقوق زنان"، چگونه منافع طبقه حاکم و دولت سوئد با رژیم های وابسته و سرکوبگر و زن ستیز نظیر جمهوری اسلامی گره خورده است. در حاشیه تظاهرات موفقیت آمیز ایرانیان علیه ظریف جنایتکار و میزبانانش، یک نکته قابل توجه وجود داشت. در ابتدای حرکت، برخی از سلطنت طلبان با پرچمها و پوسترهای خود به جمع فعالین چپ و فعالین چریکهای فدایی خلق نزدیک شده و ابتدا با پخش سرود با صدای بلند، شروع به تحمیل خود به سایرین و ایجاد مزاحمت کرده و سپس کوشیدند تا با شعارها و پرچمهای خود که سمبل ارتجاع و دشمنی با منافع توده های ستمدیده ایران هستند، خود را به جمع ما تحمیل کنند. این عمل غیر دمکراتیک و تحمیلی به طور طبیعی نمی توانست با اعتراض کمونیستها و چپهای انقلابی ای روبرو نگردد که تجربه جنایات پنج دهه حکومت ضد خلقی و دیکتاتوری شاه و رضا خان قلدر و ساواک و ارتش ضد خلقی پهلوی بر حیات و هستی مردم ما را به یاد دارند. جالب آنجاست که این دار و دسته، که دشمنی شان با توده های تحت ستم بر هیچ کسی پوشیده نیست و همچون جمهوری اسلامی، حیاتشان با اعمال دیکتاتوری و پایمال کردن حق توده ها گره خورده، زمانی که با اعتراض ما به خاطر مخدوش کردن صفوف معترضین بدست آنها روبرو شدند، مدعی شدند که با تحمیل خود به جمع مبارزین دارند از "حق دمکراتیک خود" دفاع می کنند. اما زمانی که عده ای در مقابل زورگویی های آنها خواستند که اگر واقعا مدافع منافع مردم ستمدیده ایران و طرفدار آزادی و دمکراسی هستند جنایتهای ساواک را محکوم کنید، آنها سکوت اختیار کرده و با تلاش برای بر هم زدن و مخدوش کردن صفوف معترضین، ماهیت ضد دمکراتیک خود و ادعاهایشان را علناً به همگان نشان دادند. ورود ناخواسته سلطنت طلبان به جمع منجر به آن شد که این بخش از حرکت اعتراضی، زودتر از زمان مورد نظر، خاتمه یابد. در جریان این تظاهرات، فعالین سازمان در سوئد با حمل پرچم و بنرهای بزرگ حاوی تصاویر جنایات جمهوری اسلامی علیه کارگران و مردم محروم ایران، تعداد بسیار زیاد اعلامیه های فارسی و سوئدی درافشای رژیم جمهوری اسلامی و محکومیت دولت سوئد به خاطر مهمانداری از جنایتکاران در میان جمعیت پخش کردند که تاثیر مبارزاتی بسیار مثبتی داشت.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!
زنده باد انقلاب گرسنگان برای نان، کار و آزادی!
سازمان هوادار چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد - ۲۰ آگوست ۲۰۱۹

گزارشی از تظاهرات ایرانیان در سوئد علیه سفر ظریف به این کشور و میزبانی مقامات سوئد از نماینده یک رژیم



در پی اطلاعیه‌ای که در روز پنجشنبه ۲۵ مردادماه از جانب وزارت امور خارجه سوئد منتشر شد، مطلع شدیم که محمدجواد ظریف، وزیر خارجه رژیم منفور و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در پی دیدار خود از فنلاند و ملاقات با مقامات این کشور در روزهای ۲۹ و ۳۰ مردادماه (امروز و فردا) مهمان رسمی دولت سوئد می‌باشد. در پی این اطلاع، تعدادی از سازمان‌ها و جریان‌های چپ و انقلابی از جمله هواداران چریک‌های فدایی خلق ایران بیانیه‌هایی در محکومیت این سفر منتشر کرده و از ایرانیان و نیروهای مبارز برای شرکت در اعتراضاتی که علیه دعوت دولت سوئد از وزیر خارجه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، سازمان یافته بود، دعوت کردند. این تظاهرات با شرکت گسترده ایرانیانی مواجه شد که برای رساندن صدای اعتراض کارگران، زنان و جوانان و توده‌های ستم‌دیده ایران علیه رژیم سرکوبگر و جنایتکار جمهوری اسلامی و حمایت امپریالیست‌ها از موجودیت آن و حفاظت از این رژیم در مقابل انقلاب گرسنگان، در محل تظاهرات جمع شده بودند. از سوی دیگر، از ساعات اولیه صبح، پلیس سرکوبگر سوئد با سازماندهی یک نیروی بزرگ و تجهیزات کامل به منطقه ریخته و تمامی راه‌های ورودی و گذرگاه‌هایی که به وزارت امورخارجه سوئد (جایی که قرار بود ظریف و همراهان او در آنجا پذیرایی شوند) ختم می‌شد را بسته بودند. تعداد بسیار زیادی از ماشین‌های پلیس به همراه پلیس‌های سوار بر اسب و یا پیاده به همراه سگ‌های پلیس برای کنترل جمعیت و سرکوب معترضین تجهیز شده بودند. در حقیقت دولت سوئد و پلیس سرکوبگر آن، برای حفاظت از یک مهمان جنایتکار و حمایت از منافع رژیم متبوع وی، منطقه تظاهرات را به یک میدان جنگ تبدیل ساخته بودند و با نقشه قبلی و بسیج نیرو، کمر به سرکوب

ادامه در صفحه ۱۹

به خاطره مجید کاووسی فر، مبارز پاکبخته راه آزادی!



مجید کاووسی فر ۱۳۸۶-۱۳۵۸

برای راستی جنگیدن و بر ارتفاع دار رقصیدن!..

... شکوه ایستادن در اوج تنهایی!...

در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۸۶ مزدوران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی دو تن از جوانان مبارز و انقلابی به نامهای مجید کاووسی فر، ۲۸ ساله و برادرزاده اش حسین کاووسی فر ۲۴ ساله را به جرم قتل قاضی مقدس یکی از تنه‌کارترین مهره‌های منفور رژیم به دار آویختند. عکس وی در حالی که در مراسم اعدام با لبخندی پیروزمندانه در مقابل جلادان رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی مرگ را در آغوش کشید، همچون تیری در قلب حاکمان ضد مردمی نشست و به عنوان "عکس دهه" شناخته شد. او تا آخرین لحظه به درستی راه و عمل خود تاکید کرد و در مقابل مزدوران رژیم که از او می‌خواستند اظهار "پشیمانی" کند تاکید کرد که "من به درجه‌ای از فهم و شعور رسیده‌ام و با برادرزاده‌ام حسین هم قسم شدم ریشه ظلم را خشک کنیم."

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
SiahkalFadaee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar

برای تماس با
چریک‌های فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریک‌های فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!